



RahaiZan.Org

سازمان رهایی زن
The Organization for Emancipation of Women

نشریه ماهانه:

3rd. Series, Issue 105

سری سوم، شماره ۱۰۵

July 2022

تیر ۱۴۰۱

Editor-in-chief: Mino Hemati
E_mail: minohemati@gmail.com

سرپرست: مینو همتی

مدیرمسئول: شراره رضائی

Managing editor: Sharareh Rezaei
E_mail: shararehrezaei.p@gmail.com



مطالب

دونکی شوت های اسلامی و شمشیر زنگ زده
ذوالفقار مصاحبه سازمان رهایی زن با
نریا شهابی

مصاحبه نشریه ماهانه رهائی زن با ویدا
ساغری در مورد برگزاری لویه جرگه طالبان

پوشش ورزشکاران امیرحسین باریک رو
اطلاعیه تعطیلات تابستانی

زنان رها نشوند جامعه رها نخواهد شد
شهلا رضائی

نام رب دگران حامد شفاعتی

فقر زنان در ایران کنونی شراره رضائی

نسل دهه نود بهاره شرفی

عینک سیاه (داستان واقعی زندگی نویسنده)
نسرین موسوی اینلچی علیا قسمت سوم

تصویب قانون زن ستیز، ممنوعیت سقط
جنین "توسط دادگاه دیوان عالی، بالاترین
مرجع قانونگذاری در آمریکا
پروانه عظیمی

بسیست ژونن، روز جهانی حمایت از
زندانیان سیاسی نوری شرفی

ورزش یا سیاست ورزشی؟

امیر حسین باریک رو

اعتصاب غذا، جان رضا شهابی و حسن
سعیدی در خطر است

فشار بر معلمان و کارگران و نویسندگان
برای اعتراف گیری اجباری صدایشان
باشیم

♦ ستون آزاد (نیمرخ)

روایت یک زن مبارز، شکنجه و اعتراف اجباری
در زندان طالبان معصومه رها

نیمرخ در کاتادا جواز فعالیت گرفت
فاطمه روشنیان

کابل تا فرانسه؛ روایت روزهای قبل از سقوط
فرزانه فراسو، گزارشگر وزارت امور داخله
در نظام پیشین

♦ ستون ویژه خبری
21 تیرماه همه علیه حجاب

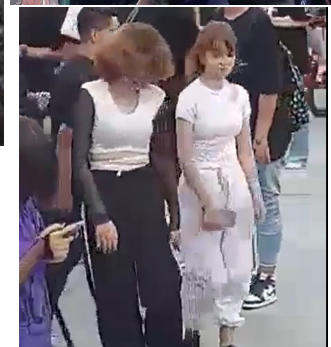
معرفی سایت های برنامه های تلویزیونی،
آرشیو نشریه، تماس با ما



همه علیه حجاب



حجاب نماد برادری کشیدن زنان



توجه: نظر به اهمیت حمایت و همبستگی با فعالین جنبش رهائی زنان در افغانستان و در این برهه حساس تاریخی که حاکمیت ارتجاع اسلامی بر زندگی و مبارزه زنان در راه رهائی سایه افکنده است و بسیاری رسانه ها بطور دائم و یا موقت قادر به انتشار نیستند. بر آن شدیم که صفحات ستون آزاد ماهنامه رهائی زن را به رسانه نیمرخ اختصاص دهیم و میزبان نویسندگان نیمرخ باشیم تا مخاطبین آن نشریه در این دوران انتقالی از مطالب مورد علاقه خود محروم نباشند. با توجه به برد وسیع ماهنامه رهائی زن در ایران و افغانستان و سایر نقاط جهان، امیدواریم بتوانیم پژواک صدای زنان افغانستان و نوری از امید در این دوران تاریک باشیم. به امید روزهای بهتر



مینو همتی

به نشریه رهایی زن ببینید

برای نشریه رهایی زن مطلب و مقالات "اجتماعی، حقوقی، روانشناسی، جامعه شناسی، بهداشتی، تجارب و گزارش های شخصی از زندگی زنان (خودتان) و کودکان..."، شعر، اخبار، گزارش، ترجمه، معرفی کتاب و فیلم های خود را می توانید به آدرس ایمیل زیر ارسال کنید.
Markazi@RahaiZan.org

دونکی شوت های اسلامی و شمشیر زنگ زده ذوالفقار

مصاحبه سازمان رهایی زن با ثریا شهابی



<http://www.rahaizan.tv/2022/07/islamic-don-quixote-orders-hijab.html>

میلیون ها نفر در سراسر ایران را بیشتر به خشم می آورد و بیشتر تعرضی می کند و در نتیجه این ها در بن بست امیدشان به این مراسم درون حکومتی هست که نشان دهند که ما هنوز هستیم، و هنوز می توانیم از این طره هات بگوییم و هنوز این آخوند و این مقام و آن مقام می تواند بگوید جوان ها را صدا می کنیم، و پرس و جو می کنیم، هشدار می دهیم، تذکر می دهیم، مراعات کنید و از این دسته اراجیف بگویند. قدرت حکومت کردن ندارند. جمهوری اسلامی نه بر کارگر، نه بر زن و نه بر 80 میلیون مردم ایران دیگر قادر نیست حکومت کند و این مراسم هاو اراجیف صدور مقررات اسلامی در حقیقت بیشتر برای صفوف خودشان هست، که بگویند ما هنوز هستیم و هنوز ظاهر حکومتی که امر و نهی می کند را در می آوریم. این ها برگ برنده اشان این هست که بلکه در بازی های دیپلماسی منطقه بتوانند وقتی بخرند، بلکه در بازی های قدرت و در قطب های جهانی بتوانند فرصتی بخرند. امیدی به اعمال حاکمیت به مردم ایران ندارند و به خصوص زن ها، این ها این اراجیفی که می گویند بیشتر خود نمایی خودشان برای خودشان است، که ما هستیم و هنوز این آخوند مرتجع و اون مقام مسئول می تواند بخشنامه صادر کند و می تواند بگویند صدایشان کردیم و به آن ها تذکر دادیم و اینها. کمتر جایی را شما می توانید پیدا کنید که به این درجه و به این وسعت همه را دستگیر می کنند و یک قدم جنبش اعتراضی در ایران، جنبش برای حقوق زنان، جنبش رهایی زن، جنبش احقاق حقوق کارگر، جنبش رفاه، آزادی، معیشت و برابری زن و مرد یک قدم عقب نمی تشینند و همینطور تعرضی، متحد و متشکل در میدان است.

مینو همتی: آیا حکومت اسلامی با برجسته کردن قوانین و مقررات ضد زن قصد دارد روی واقعیت تلخ فقر و فلاکت اقتصادی موجود چادر عفاف و حجاب بیاندازد، تا چپاولگران سفره مردم و سرکوبگران اعتراضات از چشم جهانیان پنهان بمانند؟
ثریا شهابی: نه من اینطور فکر نمی کنم. فکر نمی کنم با مقررات به اصطلاح ضد زنی که این ها اینطرف و آنطرف در مورد آن صحبت می کنند و می خواهند اجرا بکنند، در واقع می خواهند به آن خواست معیشت و فقر و فلاکت سایه بیندازد. ببینید این ها دو وجه یک مبارزه هستند وقتی کارگر می گوید منزلت انسانی، یک رکن منزلت انسانی وضعیت زن است. زن بعنوان انسان چهل سال است که منزلتش لگدمال شده است. معیشت و منزلت انسانی دو وجه از

ذهنیت مردم و حکام اسلامی است. بنظر شما چرا این رژیم حتی از گذشته خود درس نمی گیرد؟

ثریا شهابی: راستش قبل از اینکه سوال این باشه که این ها چرا از گذشته اشان درس نمی گیرند مقدماً سوال این است که این ها چرا این کار را می کنند با وجود اینکه جنبش برای احقاق حقوق زن اینها را به لبه ی پرتگاه کشانده است با وجود شکست عظیم ایدئولوژیکی که از نسل بعد از نسل جوانان پر توقع، آزادیخواه، برابری طلب جلوبشان قد کشیدند و امروز پیشیزی ارزش قائل نیستند برای اوامر و اراجیف مربوط به حجابشان چرا دارند این کارها را می کنند؟ چرا وقتی که توی محاصره جنبش کارگری، در محاصره جنبش زنان، در محاصره جنبش میلیونی مردم هستند که برای معیشت شان، برای رفاهشان، برای منزلتشان، این ها را به بن بست کشانده اند و نظام شان در شرف فروپاشی است چرا یک همچین احکامی صادر می کنند و چرا همچین اراجیفی می گویند؟ جایی که پیشیزی کسی برایش ارزش قائل نیست؟ به نظر من جواب این هست که این ها باید ادای حکومت کردن در آورند. یک حکومت اسلامی و ضدیت با زن، ضدیت با انسان یک رکن اسلامیت و حاکمیت اسلام هست و این ها باید حکومت کنند و باید نشان دهند که دارند حکومت می کنند و صدور این اراجیف و این فرمایشاتی که امروز تا فردا دوام ندارد و گشت های امر به معروف شان بزن در رو، و بگو و در رو شده است. این ها باید نشان دهند که در حال حکومت کردن هستند. به خودشان نشان می دهند که ما هنوز جمهوری اسلامی هستیم و ما هنوز می توانیم از این اراجیف صادر کنیم و جنبه اجرایی بخواد داشته باشد. من فکر نمی کنم که بخوانند جنبه اجرایی داشته باشد و برعکس جوان ها و

در حکومتی که شتر دزدها حکم قطع دست آفتابه دزدهای نگون بخت را صادر و اجرا میکنند، تا بخیال خود از میلیونها انسان معترض زهر چشم بگیرند و مرعوب شوند. ما شاهد افزایش پرده آخر نمایش دونکی شو ت های اسلامی با چرخاندن شمشیر زنگ زده ذوالفقار بالای سر نیمی از جامعه تحت عنوان طرح عفاف و حجاب در گرمای سوزان تابستان هستیم. البته ارائه این طرح بعد از چهار دهه تلاش ناموفق برای کردن زنان در گونی حجاب، بخودی خود، گواه شکست تاریخی حکام عصر حجر از نسل دهه شصتی ها، دهه هفتادی و دهه هشتادی ها است و هم اکنون این نظام زیر دست و پای نسل دهه نودی ها، دونکی شوت وار عربده میکشد و به کارمندان ادارات دولتی، و مشاغل خصوصی بند کرده اند. در این راستا برخورد سرکوبگرانه رژیم اسلامی به گردهمائی تعدادی نوجوان شاد و پویا نشان دیگری از تعفن این نظام گندیده است. نظامی که قصد دارد نشان ضدزن ترین حاکمیت را باخود به گورستان تاریخ ببرد.

در برنامه امشب به بررسی پرده آخر نمایش زن ستیزی حکومت اسلامی، تحت عنوان طرح عفاف و حجاب با میهمان برنامه ثریا شهابی از فعالین مارکسیست و مدافع حقوق زنان و کودکان میپردازیم.

ثریا شهابی عزیز به برنامه رهائی زن خوش آمدید

مینو همتی: همزمانی گردهمائی نوجوانان بی حجاب و شاداب در شیراز با گردهمائی طراحان متحجر مقررات جدید عفاف و حجاب در پایتخت، نیشخند تاریخ به فاصله نجومی

یک مبارزه است و جمهوری اسلامی نمی تواند با مقررات ضد زن که این طرف و آنطرف صادر می کند، بنظر نمی آید و نمی تواند همچین منظوری داشته باشد. مقررات ضد زنی را که الان می گوید، روی آن سایه بیندازد. چون می داند که این بازی با آتش است. هر کدام از این ها بازی با آتش است. بازی با معیشت مردم، بازی با منزلت انسانی مردم که یک رکن مهم آن منزلت انسانی است، زن در آن جامعه، که چهار نسل است لگدمال شده، برای این ها بازی با آتش و قمار است. در نتیجه همانطور که گفتیم مسئله این است که باید بگویند که من هنوز حکومتم. دستگیر می کنم، زندان می کنم و فرمان علیه زنان صادر می کنم، بیشتر از این که امیدی داشته باشد که این ها به جایی می رسد، در واقع باید مقررات حکومتی اش را اعمال کند و نشان دهد که حکومت است، حکومتی که نمی تواند حکومت کند، نه بر زنان می تواند حکومت کند، نه بر کارگر می تواند حکومت کند، نه بر بازنشسته و نه بر 80 میلیون مردم نمی تواند حکومت کند و در نتیجه من فکر نمی کنم این دو قطبی آزادی یا نان دو قطبی واقعی باشد. منزلت انسانی خواست کارگر است، خواست جنبش زنان است، خواست جنبش رهایی زنان است به خصوص با توجه به اینکه نیمی از جامعه ایران منزلت انسانی اش 40 سال است از وقتی که در رحم مادرش لگدمال می شود تا وقتی که می میرد، حقیقت از زندگی بعنوان یک انسان کامل نیست. در نتیجه من فکر نمی کنم این به اصطلاح تلاشی باشد برای سرپوش گذاشتن بر فقر و فلاکت. این در کنار زندانی کردن رهبر کارگری، زندانی کردن رهبر معلمان، زندانی کردن زن آزادیخواه، این ها همه اش تعرض حکومت هست به مردمی که دیگر نمی خواهندش و تحمل نمی کنند و عقب نمی نشینند. چاره ای ندارند، جمهوری اسلامی در بن بست است و باید ادای حکومت کردن در بیاورد. این ها در واقع ادای حکومت کردن در می آورند و ضربه می زنند و آسیب می زنند، درست است اذیت می کند ولی هیچ امیدی ندارد به این ها که از این طریق فرجی داشته باشد و بتواند از این بن بست نجات پیدا کند.

مینو همتی: در این طرح مسخره، به ریش و سبیل آقایان هم بند کرده اند، ضمن ابراز همدردی با این دسته از آقایان، آیا میشود انتظار داشت که تعداد هرچه بیشتری به صف زنان و مردان آزادیخواه و برابری طلب بیوندند و همه باهم مراسم کف و دفن این نظام گندیده با تمامی قوانین تبعیض آمیز و ضدبشری تدارک ببینیم؟

ثریا شهابی: دقیقاً به نظر من انتظار کاملاً درستی است و انتظار تجربه شده ای است. الان شما در ایران شاهد هستیید که یک حرکت اعتراضی، یک شیوه جدید اعتراضی وقتی که سر می گیرد چطوری به سرعت شیوع پیدا می کند. کارگر هفت تپه می گوید خرد جمعی، اداره شورایی شیوع پیدا می کند. دخترهای یک محله در شیراز حجاب ها را می گذارند کنار، محله های دیگر می آیند و به سرعت شیوع پیدا می کند. مبارزه مردمی، مبارزه طبقه کارگر، مبارزه زنان، مبارزه آحاد مردم برای رفاه، برای آزادی و برای منزلت انسانی هر روز دارد اشکال جدیدی از خودش نشان می دهد و شیوع پیدا می کند. حرکاتی که شما به آن اشاره کردید حرکات اعتراضی دخترهایی که اعتراض کردند و جوان هایی که دهه 90 و دهه 80 که اعتراض کردند با حجاب سر نکردن، با شادی کردن این هم یک شکل جدیدی از مبارزه است، که خیلی خیلی تعرضی است و جلوتر از قبل آمده است و این شیوع پیدا می کند به تدریج و در هر یک از این حرکت ها حکومت عقب و عقب تر نشانده می شود و به بن بست بیشتری کشیده می شود.

مینو همتی: در خبرها شنیدیم که سخنگویان دانشجویان حزب الهی معروف به عدالت خواه با مشاهده فساد موجود در قوه قضائیه، آنرا به فاضلاب تشبیه کرده اند، بنظر میرسد بوی تعفن نظام به مشام فرزندان دلبنده نظام اسلامی هم رسیده است. شما نقش جنبش رهایی زن در پاکسازی این طویله اوژیاس را چگونه می بینید؟

ثریا شهابی: دقیقاً همانطور که شما می گویند آنقدر بوی این فاضلاب، این گنداب، این باتلاق مشمزز کننده است که مجبورند خودشان هم این جا و آنجا به آن اذعان بکنند، که بوی آن مشام را می آزارد. فساد، فسادی در هم تنیده در سرتاپای نظام، فقر و بی حقوقی که تحمیل کرده و بن بست می کشد در آن قرار گرفته، این ها مجبورند به آن اذعان بکنند. این که جنبش رهایی زن چه جایگاهی دارد در خلاصی مردم ایران از جمهوری اسلامی ایران؟، جایگاه خیلی خیلی کلیدی دارد، اگر که جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی دو جبهه ای اصلی داشته باشد، یکی کارگری و دیگری زنان است، که چهل سال است نتوانسته اند آن ها را خفه کنند و چهل سال است که نتوانسته اند قوانین اسلامی را پیاده کنند، در محیط های کار، در محیط های کارخانه ها، در مدارس و در اسلامی کردن نسل بعد از نسل، جوان هایی که دسترسی به هوای آزاد و جامعه بیرون از چهارچوب اسلام را ممنوع کرده بودند برایشان، به لبه

ی پرتگاه کشانده اندشان. شکست ایدئولوژیک جمهوری اسلامی اساساً تعرض جنبش حق طلبانه زنان بوده است که جمهوری اسلامی از اسلامیتش چیزی باقی نمانده است، از ممنوعیت های بی کرانی که در مورد رفتار زنان تحمیل کردند، پونز کوبیدند و اسید پاشیدند، تا امروزی که دختران به راحتی حجاب از سرشان بر می دارند و این مبارزه هر روز ابعاد وسیعتری پیدا می کند. جنبش برای رهایی زن یک رکن سرنگونی جمهوری اسلامی است و یک رکن آزادی، رفاه، امنیت و یک رکن خلاصی جامعه ایران برای همیشه از شر حاکمیت مذهب، حاکمیت اسلام، حاکمیت استثمار و فقر و نابرابری است. این را با یک ذره تخفیف دادن، به روسری را عقب ببرید و یا خواسته های نیم بند برای رهایی زن، نمیشود از میدان به در کرد. زنان در ایران همه ی آزادی را خواهان هستند، همه برابری را می خواهند و کوتاه شدن دست کامل اسلام از زندگی و سوخت و ساز جامعه را می خواهند. برابری زن و مرد را می خواهند. برابری زن و مرد به عدالت اجتماعی، به رفاه، به امنیت و به آزادی گره خورده است. من فکر می کنم جنبش رهایی زن تا اینجا نقش خیلی خیلی برجسته ای داشته در به بن بست کشیدن و شکست ایدئولوژیک که به حاکمیت تحمیل کرده است، از دختر نوجوانی که به راحتی به چالش می کشد قوانین اسلام را و به راحتی می گوید "به تو چه مربوط است، دلم می خواهد اینجوری زندگی کنم". از این بگیرد تا حرکات رقص جمعی که می بینید صورت می دهند، تا شکاندن در استادیوم ها، تا تسخیر دانشگاه ها، تا زیرپا گذاشتن تمام مقرراتی که زندگی انسانی را برای زنان جهنم کرده بود. به هر حال به سواتان برگردم جای کلیدی دارد و تا اینجا هم نقش کلیدی بازی کرده است و از این به بعد هم به نظر من جایگاه خیلی خیلی ویژه ای دارد و به شدت در هم تنیده است با عدالت، رفاه و علیه فقر که همانطور که می شنویم شعار و صدای فریاد میلیون مردم را که معیشت و منزلت انسانی را می خواهیم، جنبش زنان یک رکن این جنبش است، یک رکن خلاصی مردم ایران از شر جمهوری اسلامی برای یک جامعه آزاد، برابر و امن است.

مینو همتی: ثریا شهابی با سپاس از اینکه دعوت ما را پذیرفتید و نظراتتان را با بینندگان ما سهیم شدید./

مصاحبه نشریه ماهانه رهانی زن با ویدا ساغری در مورد
برگزاری لویه جرگه طالبان

نتیجه آنرا همه جهان شاهد اند و آخرین به تحت نام جلسه بزرگ علما راه اندازی شد بیشتر روی چانه زنی های روس و آمریکا با ریاست طالبان، بر توافقاتی در پس پرده مهر زدند که جز خودشان مردم در روشنایی قرار نگرفتند.

مینو همتی: نقش مذهب، و سنت های مردسالارانه و لویه جرگه ها بر تداوم زن ستیزی در جامعه را چگونه میبینید؟

ویدا ساغری: در لویه جرگه ها اکثر زن را شامل نمی سازند جز پنج لویه جرگه از جمع بیست مجلس تاریخی که دایر گردیده و زنان را به شکل سمبولیک مهمان کرده اند. آنهم زنانی که روحیه محافظه کارانه و یا موافق با رویکرد های جرگه های

استخباراتی با شکل سنتی و مذهبی اش، داشته اند. در این جرگه ها شعار اصلی همان آیت (و اتصم به حب الله و لا تفرقوا یا چنگ بزنید به ریسمان خدا و متفرق نشوید و ایت در شورا شور کنید غور کنید میان خود) است که توسط حرم احاطه شده توسط مردان از بالا به پایین (مردان مافیای بزرگ قدرت، رهبران سیاسی داخلی، ریش سفیدان قومی و مردان معمولی از روستا ها و اقشار مامور و غیر آشنا با مولفه های سیاسی) مدیریت می شود، است بنابراین جوهر جرگه دین و حرکت آن توسط سنت و هدف آن تامین منافع مافیا قدرت و سرمایه است که این حلقه تک جنسی بوده و هیچ نفعی به حال زندگی، کار و آزادی های فردی و مدنی زنان چه در شهر و چه در روستا ندارد. همین است که بعد از ختم هر جرگه روند تلخ زندگی زنان در قانون اساسی، تعدیلات و اصلاحات اجتماعی و توافقات سیاسی همان است که بود که بدتر و تنگ تر هم می شود. چنانچه در آخرین جرگه طالبانی هیچ زنی حضور نداشت و از پشت درهای بسته در پاسخ به جایگاه زنان کجاست؟ گفتند: ما برادران و پدران زنان به عنوان نماینده شماها اینجا حضور داریم!!

مینو همتی: بنظر می آید که پاره ای از زنان حاضرند برای دستیابی به قدرت و امکانات پای امیرالمومنین ضد زن را نیز ببوسند، این وضعیت یادآور آن تعداد محدود از سیاهپوستان است که بعنوان مبشران و فراشان برده داران سفید پوست ایالت های جنوبی آمریکا مسئول بخت کردن و مطیع نمودن بردگان سیاه بودند، نظر شما در این مورد چیست؟

ویدا ساغری: طوریکه در مقدمه نوشتیم، طیفی از زنانی که در جرگه ها و بقیه ساز و کار دولت - حکومت داری افغانستان اشتراک



قانونی ساختن آن منافع توسط اخذ امضا و مهر مردم گرد آمده در جرگه ها، بر قرارداد ها، میثاق ها و نظام نامه هایی از پیش تعیین شده، تاپه مشروعیت میزنند. طوریکه در اولین جرگه غربی ها توانستند از اقوام پشتون احمد درانی را پادشاه ساخته و اگر چه ظاهر بر نشوزتی که بر سر قدرت میان اقوام سدوزایی، غلجایی، نورزایی، علیزایی و درانی به میان آمده بود پایان بخشند اما اساسن تهداب رقابت و خشونت میان دو طیف بزرگ قومی پشتون را تهداب گذاری و بقیه اقوام را در حاشیه برآند. تقریب در همه لویه جرگه ها تلاش بر این بوده تا شاهان از بزرگان کم سواد قومی مهر تایید بر تاج خود، ولیعهدی کودکان پسر شان، تامین منافع قدرت های بادار و حاکم، و یا تدارک نظام نامه ها و کتاب های قوانین مملکت داری ناقص که عمدت بتواند خلا های آن در آینده زمینه ساز جنگ اقتصادی، از طریق ضعف در پاسخگویی به نیاز های اجتماعی مردم و خواست گاه های سیاسی یک حکومت مرکزی مسلط، شود. در آخرین چهار لویه جرگه ها که در کابل دایر شد ناتو دخالت و حاکمیت مستقیم داشت. لویه جرگه ۱۷ هم که در کابل به ریاست حامد کرزی برگزار شد قانون اساسی افغانستان دستکاری و در آن فقران مختلف از جریان های مخالف درج شد و باعث شد هیچ گاهی گروه های متضاد فکری به یک نتیجه واحد برای نجات جامعه افغانستان نرسند. لویه جرگه ۱۸ هم به ریاست حامدکرزی روی توافق نامه امنیتی آمریکا برگزار و در آن توافق صورت گرفت که افغانستان برای چند دهه پایگاه نظامی آمریکایی بوده و در بدل آن فقط به اردوی ملی نان و لباس داده شود. در لویه جرگه ۱۸ هم قرار داد صلح میان طالبان و آمریکا به ریاست خلیل زاد برگزار شد که

پس از فروپاشی حکومت ناکارآمد و پوشالی افغانستان و روی کار آمدن طالبان با کمک لجستیکی و امنیتی پاکستان و دلارهای نفتی و لایبگری قطر. دنیا شاهد یک فاجعه انسانی دیگر در افغانستان و بخصوص سقوط مجدد موقعیت زنان به دوران قرون وسطی تحت حاکمیت امرای اسلام است. یکبار دیگر طبقات حاکم و برده داران اسلامی برای فریب افکار عمومی غرب و به اصطلاح مشروعیت دادند به ولایت امیرالمومنین حکومت اسلامی و تداوم این دیکتاتوری مذهبی اقدام به برگزاری لویه جرگه (یا شورای ریش سفیدان ضد زن) کرده اند. در اینجا در گفتگو با ویدا ساغری فعال حقوق زنان و کودکان، و ژورنالیست مردمی تلاش میکنیم نورافکنی بر این تاریکخانه افکنده تا خوانندگان ما از پس پرده باخبر گردند.

مینو همتی: در وهله اول تاریخچه لویه جرگه چیست و در مناسبات درونی طبقات موجود در جامعه افغانستان چه نقشی ایفا کرده است.

ویدا ساغری: لویه جرگه (اجتماع بزرگ) سازوکاری است که در نظام های امارتی و شاهی که نیاز دارند از مردم مشروعیت و بیعت بگیرند برگزار می شود. این جرگه ها میان ملی گرا ها، چپ گرا ها و اسلام گرا ها نقد و اختلاف های زیادی داشته و بخصوص در قسمت از پیش تعیین بودگی سناریوی سیاسی آن که بر مردم عام فقیر با پول و تحریک احساسات، آنچه منافع فردی یا گروهی شان است را مهر و امضا میکنند قابل تامل و اعتراض است.

در طول تاریخ لویه جرگه که از ۱۱۶۰ یعنی سه قرن پیش آغاز می شود، با تدویر ۱۹ لویه جرگه، همه ی این مجالس با رهبری خارجی ها برای تامین منافع شان از طریق حکومت های ضعیف و کم اختیار با دخل دادن مردم بیسواد فقیر و نادان از نگاه سیاسی و جهت

می‌اندازند که دفاع هم میکنند.

موثریت شده است.

اما در افغانستان از حکومت های ملی تا اسلام گرا ها همه را غربی ها تمویل و مدیریت میکند و سالاهاست کنترل میکنند تا هیچ جنبش اجتماعی در جهت تنظیم اجتماعی سیاسی ملی انسانی نتواند فعالیت کند . قاعدتن هم در کشور خلع سلاح شده ی مثل افغانستان عراق سوریه و حال اوکراین ممکن نیست روی زمینه های جنبش های مردمی کار کرد . تحلیل این مبحث دراز و پیچیده بوده که از حوصله ی این صفحه بیرون ست . همین قدر که از قدیم تا حال حاضر هر گروه یا جنبشی که سربلند کند محکوم به مرگ، شکنجه، تبعید و یا مهاجرت می‌شود انهم توسط دم و دستگاه بین المللی با ظاهر خودی.

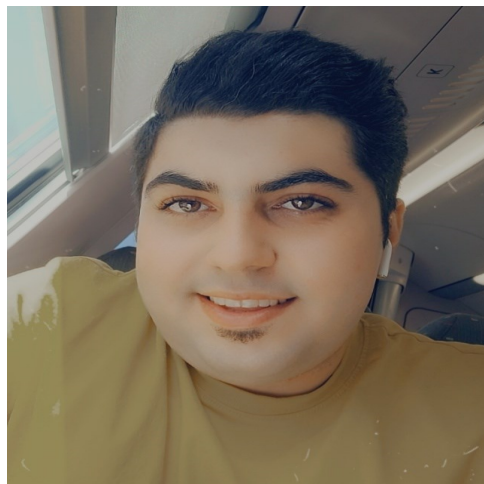
مینو همتی: ویدای عزیز با سپاس از اینکه نظراتت را با خوانندگان ما سهیم شدیدی.

مینو همتی: در ایران تشکیل شوراها در جنبش های کارگری، فرهنگیان و غیره تبدیل به یک نرم اجتماعی و مبارزاتی شده است. و حتی کنگره سراسری شورا های مردمی به عنوان آلترناتیو پس از جمهوری اسلامی مطرح شده است. مایلیم بدانم تاثیرات این جنبشها در فعالین مدنی جامعه افغانستان تا چه حد قابل مشاهده است.

ویدا ساغری: جامعه سیاسی و مدنی در ایران نظر به سازوکار اجتماعی سیاسی در افغانستان کاملن متفاوت است. بعد از روی کار آمدن حکومت اسلامی آخوندی ایران دگر زمینه رشد دستها، گروه ها و اپوزیسیون مختلف را نگذاشتند توسط ناتو و یا هر جناح فعال دیگری مساعد شود و این باعث شده در دل آن جامعه حرکت گروه ها مشخص و حساب شده باشد که این موجب

سهام داده می‌شوند یا انقدر محافظه کار و مطیع اند که سیستم مرد سالار سنتی مذهبی از جانب شان احساس خطر نمیکند و یا کاملن هضم و جزاین نظام مرد سالار اند که با کل شرایط زن ستیزانه و ضد ارزشی توافق نظر دارند یا منافع مالی شان ایجاب نمیکند علیه آن عمل کنند . این طیف زنان در تجارت اسلحه، قاچاق منابع، انسان و فساد مالی اداری دست بالایی داشته و با گرداندگی بودجه های بزرگ مافیای مالی غرب برای خود سرمایه های هنگفت را بساط کرده و مجبور اند بقیه راه را نیز در خدمت سیستم اقتصاد جرمی، در لاک ضخیم مردسالاری بگذرانند . چنانچه امروز ما شاهد لابیان بزرگ زنان برای منافع تالبان از بیرون مرز ها و یا زنان خاموش و متمایل به موافق به امارت اسلامی افغانستان در داخل افغانستان هستیم که آشکارا و پنهان بر جنایات و اعمال ضد حقوق بشری آنان پرده

پوشش ورزشکاران امیرحسین باریک رو



حکایتی از ورزش، سیاست و محدودیت های جنسیتی. چگونه است که در ایران تا این حد محدودیت بین ورزشکاران زن و مرد وجود دارد. ورزشکاران و قهرمانانی در رشته های ژیمناستیک، شنا، واترپولو، بدنسازی و دیگر رشته ها از زنان که اجازه شرکت در رویدادهای جهانی را به خاطر مشکلات پوشش و به اصطلاح حجاب اسلامی ندارند و مانع اصلی شدن این ورزشکاران کسانی همچون مهین فرهادی زاده، معاون وزیر ورزش است که به جای تمرکز بر کیفیت ورزش زنان و بهبود شرایط ورزش در بین ورزشکاران زن با توجه به تبعیض های همیشگی بین زنان و مردان به مسئله تایید و یا عدم تایید لباس ورزشکاران مطابق شئونات اسلامی است. به عبارت دیگر دینداری بنای

ممانعت شرکت زنان در میداین ورزش جهانی شده است و کسانی چون خانم فرهادی زاده اینطور ادعا می کنند که قصد دارند زنان ورزشکار دیگر کشورها را برای برگزاری مسابقات مطابق با استانداردهای خود به ایران می آورند و این ادعا درحالی است که در ایران هیچ زیرساخت ورزشی مطابق با استانداردهای روز دنیا وجود ندارد و صحبت های وزرا و مسئولان ورزشی در ایران مطابق با سلسله توهمات خوب انگاری زیرساختی است و اینطور فکر می کنند که دیگر ورزشکاران در کشورهای دیگر زنانی محدود و بدون پیشینه ورزشی هستند که با دیدن سالن های بی کیفیت و محقر ورزشی در ایران از خود بیخود شده و حاضر به مسابقه با زنان ایرانی با چنین شرایط تحقیر آمیزی دارند. این در حالی است که ورزشکارانی قابل در رشته های شنا و ژیمناستیک در ایران حضور دارند که به جرأت می توان آن ها را رقبایی قابل در مقابل همتایان ورزشی خود در دیگر کشورها را دانست ولی به خاطر محدودیت های مذهبی که ناشی از سیاست های محدودگرایانه سیاست مداران مرد و زن

متحجر ایرانی ست باعث می شود لباس های و نوع پوشش و آرایش ورزشکاران در مسابقات جهانی تایید نشده و سهمیه های المپیک و یا دیگر مسابقات جهانی را از دست دهند. اینگونه محدودیت ها میزان اهمیت به ورزش و ورزشکار زن در ایران را به حدی پایین آورده است که اهمیت به ورزش در بین خانواده ها برای دخترانشان تا حد بسیار زیادی کاهش یافته و این میزان در بین زنان متاهل یک رقم بسیار کم را به خود اختصاص می دهد که با بیان مسائلی چون محرومیت زنان از ورزش هایی خاص باعث دلزدگی بیشتر در آن ها می شود که این یعنی حقیقتا در ایران سیاست بر مبنای محدودسازی 100 درصدی زنان در خانه و آشپزخانه و عدم اجازه حضور به عنوان زنانی موفق است که این محدودیت باعث تربیت فرزندان محدود نیز می شود. فرزندان فرمان پذیر که قدرت مقابله با بی عدالتی های سیاسی و اجتماعی را نداشته و اجازه ظلم و ظالم پروری را می دهند. اینگونه است که سیاست های محدودیت زا در ایران.

اطلاعیه تعطیلات تابستانی

سازمان رهایی زن به اطلاع نویسندگان، خوانندگان، همراهان و دوستداران نشریه رهایی زن می رساند که دلیل شروع تعطیلات تابستانی در ماه آگوست (مرداد) نشریه رهایی زن منتشر نخواهد شد و از ماه سپتامبر (شهریور) منتظر حضور گرم شما همراهان همیشگی و عزیزان هستیم. سازمان رهایی زن برای همه ی عزیزان تعطیلات خوشی را آرزومند است. مینو همتی / شراره رضایی



تا زنان رها نشوند جامعه رها نخواهد شد

شهلا رضایی



خشونت خانگی یک آسیب جدی اجتماعی است که با وجود پیشرفت های فرهنگی هم چنان در جامعه وجود دارد. خشونت خانگی علیه زنان و کودکان از مباحث مهم سلامت همگانی و حقوق بشر است که با سلامت افراد خانواده و جامعه در ارتباط است. خشونت خانگی در محیط خصوصی به وقوع می پیوندد و عموماً در میان افرادی رخ می دهد که یا ارتباط خونی و یا از طریق پیوند احساسی و یا قانونی با یکدیگر پیوند خورده اند.

بیشترین میزان خشونت علیه زنان و کودکان اعمال می شود که مردان به خاطر قدرت اجتماعی تحت حمایت حکومت، قدرت فیزیکی برتر خود را علیه زنان به کار می برند، که خشونت خانگی به اشکال مختلف و از جمله آزار جنسی و تجاوز جنسی هم اعمال می گردد که وحشتناک ترین شکل آن همسر کشی است که یک خشونت خونین است و قربانی اصلی آن نه فقط مقتول که کل خانواده محسوب می شود که به دلایل فرهنگی، سنتی، قومی و سیاسی که مسئولان مایل هستند نهاد خانواده به هر شکل حتی به بهای تخریب شخصیت زن و قتل او حفظ و نرخ طلاق را پایین نگه دارند. مردان بیشتر به دلایل ناموسی، حسادت شدید، سوء ظن و یا رشد و تربیت در خانواده های پدر سالار مرتکب قتل همسر یا زنان زندگی شان (دخترشان) می شوند.

بنابر آمار جهانی حدود ۹۰ درصد از قربانیان خشونت خانگی، زنان و حدود ۱۰ درصد مردان هستند.

در جوامع سنتی زنان معمولاً به دلیل تفکرات سنتی، عدم حمایت مالی، ترس از جدایی از فرزندان، در خشونت باقی می مانند و آنرا می

عمر و جوانیشان را پشت میل های زندان سپری می کنند. در کشورهای مذهبی، خاورمیانه و شمال آفریقا و غرب آسیا قوانینی ضد زن وجود دارد که برای قاتلین قتل های ناموسی فقط شش ماه حبس و یا عدم مجازات برایشان در نظر می گیرند. در ایران بر اساس قانون اگر مرد همسر خود را با کسی دیگری ببیند و او را بکشد مجازات او از یک تا شش ماه حبس است.

سنت های قومی و فرهنگی ناشی از نگاهی مردسالارانه است که صرفاً کنترل زنان را به عنوان یکی از مهمترین اهداف خود پیش رو دارد. مرد سالاری نیز عنصری فرهنگی و اجتماعی است که با توجه به سنتی بودن جوامع و برجسب زنی به زنان که عموماً از سوی مردان صورت می گیرد نشان دهنده قدرت و اعتباری اجتماعی است که فرهنگ مردسالار و قانون زن ستیز به مردان می بخشد و زنان را از سپیم بردن در این قدرت اجتماعی منع می کند. دیدگاه مردسالارانه حکومت، قدرتی را در میان برخی مردان گسترش می دهد که این قدرت اجتماعی در میان مردان به صورت حلقه های پوسته ای یکدیگر را حمایت کرده و در مقابل گروه دیگری که زنان هستند تبدیل به نیروی سلطه گری می شود که اعمال زور و نمایش قدرت از مبانی حفظ این سلطه است.

طوری که مردها برای ادامه حیات زن هم تصمیم گیری می کنند. باور به وجود مالکیت مرد بر زن همان نظام بازتولید خشونت است. با توجه به چنین شرایطی می توان دریافت که شرایط و موقعیت زنان در جوامع مذهبی و جامعه ایران نوعی بردگی مطلق است و قوانین ضد زن حکومت، زنان را در شرایط بسیار دشواری قرار می دهد. باور به وجود مالکیت مرد بر زن همان نظام بازتولید خشونت است.

حکومت با قوانین و نگاه ایدئولوژیک قرون وسطایی سعی دارد زن را بعنوان ابزاری برای لذت جویی و تولید مثل جلوه دهد. حکومت ایران با تمام نهاد های عریض و طویلش سعی داشته، از زنان افرادی مطیع و فرمانبردار بسازد و اولین جنگش را علیه زنان شروع کرد و همچنان ادامه دارد. با تمام این هزینه های هنگفتی که علیه زنان کرده و سخت ترین و ضدانسانی ترین قوانین را علیه زنان وضع کرده، علاوه بر تحریک مردان زندگی علیه زنان با نام ناموس و غیرت، تمام نیروهای سرکوبگر و وحوشش را به جنگ زنان فرستاده و بابت ش هزینه کرده ولی زنان که نیمی از جمعیت جامعه هستند تا همین امروز هر روز با حکومت به هر نحو و شکل ممکن جنگیده اند، اعتراض کرده اند، کشته شده اند ولی

پذیرند و از رفتن به مراجع قضایی خودداری می کنند. در این جوامع میزان همسرکشی و یا کشتن فرزندان دختر با کوچکترین نافرمانی ممکن است از سوی مردان زندگی رخ دهد. قتل های ناموسی رسم و سنت دیرینه و قدیمی است که امروزه با وجود تحولات و دگرگونی های گسترده در جهان هنوز متأسفانه در تمام دنیا پا برجاست. هرچه قوانین شرع، دین و مذهب و قوانین زن ستیز بیشتر حاکم باشد زنان بیشتری به قتل می رسند.

در قتل های ناموسی، مردان زندگی زنان اعم از پدر، عمو، برادر، دایی و حتی مردان دورتر فامیل از آنجا که زن را جزء مالکیت خود می دانند به هر بهانه ای مثل رابطه ی دوستی زن با مردی دیگر، سرپیچی کردن زن از اوامر و خواسته های مرد، از بین رفتن پرده بکارت، ظن و گمان به هر نوع رابطه، مطلع شدن از دوست پسر داشتن دخترانشان و ... می تواند هر کدام از اینها بهانه ای برای یک جنایت هولناک باشد.

ایدئولوژی ناموس از طریق کنترل سیستماتیک اجتماعی و الزامی رفتار و عمل جنسی وارد عمل می شود، مجازات عمل یا هر گونه سوء استفاده نامشروع در روابط جنسی مرگ است. قتل ناموسی از زمان تمدن روم باستان رواج داشته است که در آن مردان با بزرگان حق داشتند جان یک همسر زناکار یا دختر مجرد که رابطه جنسی برقرار کرده بگیرند. مجازات ها به شیوه خفه کردن، سنگسار به شکلی که سر مجازات شونده له شود و یا دست و پای آنان را می بستند و آن ها را رها می کردند تا از گرسنگی جان دهند. وقتی مرد همسر خود را در حال زنا می دید حق داشت او را بکشد در حالیکه زن اگر همسرش را در حین عمل زنا می دید حق اعتراض نداشت و چنانچه زنی به این دلیل شوهر خود را می کشد از پا آویزان و رها می شد.

در دوران قرون وسطا هم پدران و مادران حق داشتند دخترانی را که از دید آنها باعث بی ابرویی شان می شدند بکشند. با توجه به آمار سازمان ملل سالانه حدود ۵۰۰۰ زن به دلیل قتل های ناموسی کشته می شدند که در حدود ۲۰۰۰۰ نفر آمار واقعی را تخمین می زنند. که آمار آن در کشورهای اسلامی بیشتر است. در برخی از مناطق پاکستان دادگاه های قبیله ای حکم مجازات و اعدام زنان را تعیین می کند.

در اردن زنانی که در خطر مرگ از طریق اقوامشان هستند برای مدت نامحدودی بازداشت و زندانی می شوند و صدها دختر و زن با هدف در امان بودن از خطر کشته شدن در زندان های زنان زندانی می شوند و

سرفرود نیاورده اند. زنان مبارزی که علیه تمام قوانین قرون وسطایی قد علم کرده اند و در تمام اعتراضات حضوری جدی داشته و دارند و برای یک زندگی آزاد و در شان و منزلت انسانی علیه نظام ایستاده اند. زنان و مردان آزادی خواه این روزها بیشتر از هر زمان در فضای اعتراضی جامعه ی ملتهب حضور دارند و تمام زنان و دختران جوان به هر شکل ممکن نفرت شان را علیه پس زدگی و عقب ماندگی نشان می دهند و فریاد می زنند "زن ناموس هیچ کس نیست، زن انسان است" و خواهان حقوق انسانی و برابر است و زنان و مردان آزادی خواه خوب می دانند که تنها راه رسیدن به دنیای بهتر برای زنان، سرنگونی این رژیم ضد زن است. و امروز پرچمی را که زنان از افغانستان تا تهران برافراشتند یکصدا فریاد می زنند "تا زنان رها نشوند جامعه رها نخواهد شد" پس "رهایی زن، رهایی جامعه است". /

نام رب دگران
حامد شفاعتی



بردگی برزک و ریشه که بخوانیم به زور نام رب دگران را
 جل قانون همیشه! که قرانی به سرانگشت پر از حسرت ما
 و چه تمکیم کنان بردگی از بر کردیم میل نکرد!!
 بردگانی که بخوانند به زور نام رب دگران را.. ما از این بنگی "رنج موجب" چه حاصل دیدیم؟
 تمان زخمی نیرنگ فصول ما گمان خواب من آشفته شد و شاهد پیداری به آغوش
 چه بانی! بی نفس چشم به راه، پُر حیرت، خون آلود! پدید
 سه مثلث از سنگ، درد بر سینو آن سنگ به دست.. اشک بر موده فرزند ...
 سنگ جلی بردست! خسته از زجه مادر ماهنوز سنگ به دست
 عابدانی که پرستگد شان جلی سپید و غبار حسرت که ز روی تن زخمی پدر می شویم. مرکبان شیهه به لب و دو شلاق و فحش پشت سرمان ..
 پایه های هرمی بود که سنگش سکین ما که بنگی از روز نخست آری، مادر این راه تم سنگ به اهرام جفامی بردیم
 حل برگرده آن برده پر شک شد و او هیچ نگفت. پاسدار بردگی بر ریشه ما هنوزم برده ایم
 وز گمستن نه به جان آمد و نه جان به دزی برد که سمرایش و طنابی بردست برده بانی که اهرام دگر می سازیم!!
 می بود. همچنان اهرمی از زیر ستونهای همین اهرامیم ..

فقر زنان در ایران کنونی

شراره رضائی



دردنیای امروز "وضعیت زنان" در هر کشوری یکی از مهمترین شاخص های ارزیابی عدالت اجتماعی محسوب میشود. در دهه های اخیر در پژوهشهای بین المللی "وضعیت زنان" در جهان با واژه "زنانة شدن فقر" توصیف می شود.

فقر یا رفاه در میان زنان که اساسا شامل زنان بخش های پایین و محروم جامعه و اساسا طبقه ی کارگر هست در شاخص های بین المللی جهانی، عمدتا با سه شاخص، مورد بررسی قرار می گیرد. من این شاخص ها را در ایران مورد بررسی قرار می دهم.

شاخص اول «نرخ رشد تعداد زنان شاغل»:

طبق گزارش ها و امارات، در سال ۹۷ کمی بیش از ۲۷ میلیون جمعیت فعال (افرادی که در تولید کالا و خدمات، مشارکت داشتند) در کشور وجود داشته که کمی بیش از ۲۳٫۸ میلیون آنها شاغل بودند. از بین این جمعیت شاغل، ۸۱٫۸ درصد مرد و تنها ۱۸٫۲ درصد زن بودند. نرخ اشتغال در سال ۱۴۰۰ به ۹/۱۰ درصد رسیده که ۲۰ درصد از اسفند ۱۳۹۹ کمتر هست.

تازه این آمار و ارقامی هست که دولت اعلام می کند و قطعا آمار واقعی نیست.

شاخص دوم «نرخ مشارکت اقتصادی زنان»:

است که به رقمی کمتر از (۸/۱۲ درصد) افت کرده که در مقایسه با اسفند ماه سال قبل، نیم درصد کاهش داشته است.

سومین شاخص «شکاف جنسیتی»:

که البته در مجمع جهانی اقتصاد، برای سنجش شاخص شکاف جنسیتی، چهار حوزه را مد نظر قرار می دهند:

حوزه آموزشی/حوزه بهداشت و سلامت/حوزه مشارکت اقتصادی و فرصت های

اقتصادی / و آخرین توانمندسازی سیاسی.

بر طبق گزارش سال ۲۰۲۰، از بین ۱۵۳ کشور که مورد بررسی قرار گرفت، ایران در حوزه اقتصادی رتبه ۱۴۸ / در حوزه دستاوردهای آموزشی رتبه ۱۱۸ / در حوزه سلامت و بهداشت رتبه ۱۳۰ / و در حوزه مشارکت سیاسی رتبه ۱۴۵ را به خود اختصاص داد. و یک مورد دیگه که جزو شاخص بین المللی نیست بلکه مختص کشورهای توسعه نیافته و یا در حال توسعه مورد بررسی قرار می گیرد:

«سهم زنان سرپرست خانوار»:

بنابر آمار گزارش های رسمی، نسبت زنان سرپرست خانوار به کل سرپرستان خانوار (یعنی مرد و زن)، در سال های ۹۰ تا ۹۸ تعداد خانوارهای دارای سرپرست زن افزایش حدود ۸/۲۶ درصدی داشته است. جمعیت شاغل زنان خانوار نیز در این بازه بارشد ۱/۲۳ درصدی همراه بوده است.

اگر نگاهی به موقعیت زنان در ایران ببینیم تمام شاخص ها در هم تنیده و به هم مرتبطند. فقر اقتصادی باعث می شود زنان از تبعیض و ستم جنسیتی رنج ببرند و بالعکس، شکاف و تبعیض های سیستماتیک جنسیتی مانع حضور جدی زنان در عرصه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی می شود.

عوامل رشد فقر در میان زنان، تکیه سیستم بازار به کار ارزان زنان است که این مساله در همه جای دنیا اعمال می شود و فقط مختص ایران نیست ولی در ایران عواملی مثل تبعیض جنسیتی قانونی، در فقر زنان نقش بسزایی دارد و وضعیت زنان رو بفرنج تر می کند. فقر زنان که از یکطرف حاصل کارکرد نظامی ست که کار در انقیاد سرمایه ست و کل طبقه ی کارگر از آن رنج می برند ولی در ایران بخاطر بی حقوقی که به زنان تحمیل کردند و بخاطر تبدیل شدن زن به شهروند درجه دوم عملا از بازار کار رسمی بیرون انداخته شده است.

زنانی که ۲۴ ساعته مشغول کار طاقت فرسای حفظ بقا خانواده اند علاوه بر فقر اساسا هیچ ساعت فراغتی ندارند و باید نقش چند وجهی تولید مثل، نگهداری از کودکان و اعضاء خانواده و علاوه بر اون انتظار خدمات جنسی به همسر هم هست که این زنان، عنوان خانه دار را بیک می کشند و از هیچ حقوقی بهره مند نیستند. بیمه ی بیکاری و درمانی ندارند، بیمه بازنشستگی ندارند. خانه داری، اصلا در تعریف مشاغل گنجانده نمی شود و یک کارگر شبانه روزی بی اجر و مزدند. کارخانگی زنان با توجه به فعالیت های تولیدی، خدماتی، پرستاری، و آموزشی که انجام می دهند، کاری بی مزد

تلقی می شود، در حالی که در محیط بیرون اگر فردی بخواهند از هرکدام این فعالیت ها بهره مند شوند بایستی هزینه (دستمزد) بپردازند. و این یکی از عوامل مهمی ست که تاثیر بسزایی بر افزایش فقر زنانه دارد. شاید کمتر بخشی از جامعه را می شود پیدا کرد که تا این درجه مورد بهره کشی و استثمار قرار بگیرد.

قطعا، وضعیت زنان در کارکرد نظام سرمایه در جمهوری اسلامی که زنان را به یک موقعیت شهروند درجه دو تبدیل کرده به مراتب وحشتناک تر است. در جامعه ای که تا مغز استخوان با تمام نیرو و از تمام جهات زن ستیز است. جامعه ی کاپیتالیستی که بحران اقتصادی اش بیشتر از همه، گریبان زنانی که حتی نیمه ی مرد هم محسوب نمی شود گرفته و شرایط بفرنجی را برای آنها رقم زده. در جامعه و حکومتی که کارگران مرد هم وضعیت خوبی ندارند و استثمار می شوند حساب بکنید که حالا زن باشی آن هم زن کارگر و در مکانی غیردولتی مجبور به کار باشی. در عرصه ها و مشکلات و چالش های اقتصادی که فقر خودش را بیشتر نشان می دهد. زنانی که محتاج کار هستند تا بتوانند معاش خانواده خودشان را تأمین کنند به طور گسترده طعمه کارگاه های کوچک و یا مشاغل مثل کارهای خانگی و نگهداری از سالمندان، کارگاه های خیاطی و عروسک سازی و از این قبیل کارها می شوند. این کارگاه ها اغلب بدلیل فرار از مالیات، زیرزمینی هستند و از آنجا که این کارگران تحت پوشش بیمه اجتماعی نیستند قانونی برای پرداخت حقوق، عیدی و مزایا وجود ندارد و کارفرما کاملا سلیقه ای برخورد می کند و دستمزدها بسیار ناچیز و ساعات کار طولانی ست.

در مشاغل دولتی و رسمی هم ما شاهد تبعیض هستیم مثلا در آموزش و پرورش زنی که در سمت مدیر هست وقتی باردار میشود و به مرخصی ۹ ماهه زایمان می رود وقتی برمیگردد، جایگاه اولیه ی شغلی اش را از دست می دهد و تبعیض در پرداخت حقوق و دستمزد حتی در ازای کار برابر به بهانه ی اینکه مردان سرپرست خانواده هستند و اساسا زنان در الویت استخدامی نیستند. و با همین توجیه، مردان مشمول یکسری مزایا و حق اولاد می شوند که زنان شاغل از آن محروم هستند و تنها در صورتی که شوهر فوت کرده یا جدا شده باشد در صورت اثبات سرپرستی فرزندان می تواند حق اولاد به زن تعلق بگیرد.

زنان تحصیل کرده هم در بخش اقتصاد وضعیت بهتری ندارند و نرخ بیکاری زنان

جمهوری اسلامی، طی این چهل سال با آن به حکومتش ادامه داده است. با این وجود، در دل جامعه مقابله با فقر بخشی از مبارزات در سطح جامعه هست. اگرچه ما حضور فقیرترین و محروم ترین لایحه های زنانی که استثمار می شوند و برای تهیه یک لقمه نان، مجبور به تن فروشی هستند و یا به کار چند شیفته و نگهداری از بچه و دستفروشی و گور خوابی اینها کشیده شده اند، حضورشان را نمی بینیم. ولی صدای اعتراض این بخش از جامعه را، در بخش هایی دیگری که در جامعه به تحرک درآمدند، می شنویم. مبارزه با فقر در ایران در جریان هست و زنها در صف مقدم مبارزه با فقر هستند.

متن پیاده شده سخنرانی در تاریخ هجدهم چون در اینستگرام بصورت لایو در برنامه ی "زنان چپ".

تحصیل کرده در مقاطع کاردانی، کارشناسی و کارشناسی ارشد، کمی بیشتر از دو برابر در مقایسه با مردان هست و در مقطع دکتری این آمار در برخی موارد «سه برابر و حتی بیشتر» هست. از طرفی با سهمیه بندی جنسیتی در دانشگاه ها و محرومیت زنان از انتخاب رشته های فنی و مهندسی، برق و مکانیک و ... عملا حضور زنان را از بازار کارهای تخصصی فنی حذف کردند.

در دو سال گذشته، با همه گیر شدن کرونا، معضلات اجتماعی مثل افزایش خسونت های خانگی و طلاق بالا رفت و از نظر اقتصادی و معیشتی، خانواده ها در بدترین وضعیت ممکن قرار گرفتند و باعث از بین رفتن مشاغل و افزایش بیکاری و افزایش تعداد زنان سرپرست خانواده شد. کرونا و شرایط اقتصادی کشور و بطور کلی سیاست های زن ستیزانه و تبعیض های جنسیتی، زنان در الویت تعدیل نیرو قرار گرفتند با این توجیه و بهانه که زنان مجبور نیستند هزینه های زندگی و خانواده را تامین کنند. آمار نشان می دهد که بیکاری و اخراج زنان از کار، طی سال های ۹۹ و ۱۴۰۰ بیشترین میزان را به خودش اختصاص داده. اغلب این زنان اخراجی، در زمان قبل از کرونا، کسانی هستند که به کارهای خدماتی خانگی مثل کارهای نظافت منزل، کار در مهدکودک ها، پرستاری در خونه ها و یا در هتل ها و به دست فروشی مشغول بکار بودند که شغل های خودشان را از دست دادند و برای تامین مایحتاج زندگی خود و خانواده شان به دلیل عدم حمایت های دولتی، بسیاری از این زنان کارتن خواب شده اند و یا به زباله گردی روی آوردند. سال گذشته بود که زن قبرخوابی برای سیر کردن شکم گرسنه اش، تنها برای یک ساندویچ فلافل مجبور به هم خوابگی با سه مرد شد. زنان کارتن خواب، زنان قبرخواب، که از خانواده ترد شده اند خیلی هاشون حتی شناسنامه ندارند و در هیچ آمار و ارقامی قرار نمی گیرند. این حادثه تلخ، عمق فاجعه و بحران یک جامعه و فقر زنان را نشان می دهد.

شرایط اسفناک معیشتی و گرانی و تورم افسارگسیخته، هر روز گریبان تعداد بیشتری از خانواده را می گیرد و وسعت دامنه اش وسیع تر می شود و مسلمانان زنان و کودکان اولین قربانیان فقر هستند که بیشترین آسیب های اجتماعی را می بینند.

اما، از آنجا که حاکمیت ایران حتی از بهبود بسیار کوچک و حداقل ها، در ایران عاجز هست و تعرض به حقوق انسانی، تعرض به معیشت و سرکوب، تنها زبانی ست که

نسل دهه نود بهاره شرفی



در تمام این سال هایی که جمهوری اسلامی خانه یمان را اشغال کرده است نوجوانی ام را به خاطر می آورم..

نسل ما با یک شلوار جین آنارشیست می شد و برای یک شلوار جین از مدرسه اخراج و آینده اش نابود

ما را با یک نامه عاشقانه به معشوق خیالی در کیفمان می توانستند وارد حریق نابودی کنند تا همه روزهای آینده یمان را بسوزانند.

ما نسل سرخوشی نبودیم فقط یاد گرفته بودیم در آن بازخوانی حماسه و درد، چهارشنبه سوری و نوروز را از یاد ببریم.

نسلی که وی اچ اس توی شلوارش قايم می کرد تا شوی نوروز ۷۷ را از ایست بازرسی ها رد کند تا لااقل با سه ماه تاخیر خوشحال باشد که بهار لس آنجلسی با طعم ایرانی را از مرزهای ممنوعه به داخل خانه کشانده است.

جنگ با گناه در آن فضای چادرهای سیاه و سطل های پر از سوسک میدان ونک برای پاهای برهنه یمان که دست آخر باید جوراب سیاه مچاله شده را از دست مامور زن می گرفتیم و پا می کردیم .

آیا آن کسانی که دور میدان ونک پاهایمان را در سطل پر از سوسک فشار می دادند تصور می کردند در سال ۱۴۰۱ در ایران، نسلی از دهه نود که کدخدای بالا نشین ملعون امیدش را به آنها بسته است تمام ممنوعه های ما را اکران کنند؟

آیا یادتان می آید معلمان آزاد اندیشی را که زود هنگام بازنشست می شدند و معلمان جوان با افکار خط کشی شده به سر کلاس های درس می آمدند.

نسل دهه نود از عرفان مبتنی بر مذهب، از جعبه کتابهای تم گرفته دهه شصت در زیرزمین، از فلاسفه بزرگ در ذهن ما، از روشن فکران دهه پنجاه بیرون زدند .

بیرون زدند و ساده تر از آنچه فکر می کردیم تئوری خودشان را نوشتند .

تئوری آن ها ساده است آنها فقط می خواهند "از زندگی" کنند.

کاری که ما برای انجامش هزار بار مُردیم و زنده شدیم./

به سازمان رهایی زن پیوندید



نفس عمیقی کشیدم و روی تختم نشستم، توی اتاق کس دیگه ای نبود، انگار بیرون رفته بودند چون رو میزشون گلدون و آبمیوه بود شاید اتاق عمل بودن. یعنی تو اتاقم دختر همسن خودم پیدا میشه که با هم دوست بشیم؟ تازه واردی؟ یه آقای میانسال با پسر جوونی که یه چرخ بزرگ رو هل میداد و روش دو تا قابلمه بزرگ و چند تا سبد نون بود بهم نزدیک شد، خوش اومدی دخترم، بعد یه سینی استیل بزرگ که یه طرفش سوپ بود و یه طرفش استامبولی بود رو میز گذاشت و پرسید نون میخوری گفتن نه، ماست دارین؟ من عاشق استامبولی با ماستم. مرد میانسال خندید و یه ماست کوچولوی سر بسته رو کنار سینی گذاشت و گفت بفرما اینم ماست مخصوص شما، دو ساعت بعد برمیگردم ظرف و میبرم، بعد یه نگاهی به اطراف کرد و گفت این اتاق دو تا عملی داره، غذا لازم نیست. و به پسر جوون گفت بریم اینجا کارمون تموم شد، خیلی گرسنه بودم و شروع به خوردن غذا کردم، اصلا خوشمزه نبود بی نمک و خشک، استامبولی های خودم خیلی خوشمزه تره ولی چاره نبود باید میخوردم، غدام تقریباً تموم شده بود که دو تا آقای سبز پوش که کلاه سبزی هم به سر داشتن با تخت چرخ دار وارد شدن و هر کدوم دو طرف ملاقه رو گرفتن و یه خانم که چشمش باند پیچی شده بود رو رو تخت روبروی من گذاشتن و سرمش رو به میله ی بالا سرش آویزون کردند و رفتن، از تختم پایین اومدم و نزدیکش شدم زیر لب یه چیزی میگفت سرم و نزدیکش بردم و گفتم چیزی گفتی خانم؟ اروم و با صدای بریده بریده گفت آ آآآ، لیوان کنار تختش و برداشتم و سراغ یخچال رفتم یه بطری آب اونجا بود برآش آب ریختم و نزدیکش شدم، داشتم فکر میکردم چطوری سرشو بلند کنم و بهش آب بدم که صدای فریاد پرستار منو از جا پروند و لیوان آب از دستم افتاد و شکست، از ترس خشکم زده بود،

پرستار در حالی که حسابی عصبانی بود گفت کی بهت اجازه داد بهش آب بدی با بغض و ترس گفتم خودش گفت خیلی تشنه اشه لباس خشک شده، مگه چیه؟ پرستار در حالی که سعی میکرد آرومتر باشه گفت هیچوقت به مریضی که از اتاق عمل اومده آب یا خوراکی نده ممکنه خفه بشه بهترین کمک اینه که پرستار رو صدا کنی حالا برو تو تختت، بگم خدمات بیاد این شیشه خورده ها رو جمع کنه، بعد هم نگاهی به سرم مریض کرد یه آمپول تو سرمش خالی کرد و رفت، خیلی ترسیده بودم اگه خانومه خفه میشد چی، دیگه نمیتونستم چشم عمل کنم و حتما پلیسا منو با خودشون میبردن زندان. تو تختم دراز کشیدم و به درخت و پرند ها نگاه کردم پیش خودم گفتم کاش مثل این گنجیشکا بودم و اون بالا ها میرفتم، آزاد بودم هر جا دلم میخواست میرفتم، هیچکی بهم زور نمیگفت دیگه مجبور نبودم همه چیز رو از پشت پنجره خونمون نگاه کنم. نمیدونم چقدر خوابیدم اما با صداهای اطرافم بیدار شدم مریض دیگه ای هم از اتاق عمل آورده بودن کنار تخت هر دو تاشون یه همراه ایستاده بود، سلام کردم و از تخت بلند شدم و پتوی روی تخت رو مرتب کردم که مادرم از در وارد شد، بغلم کرد، و گفت یکساعته دارم بخشها رو دنبال میگردم چرا به کارخونه زنگ نزدی بگی کدوم بخش بستری شدی؟ گفتم آخه خانم پرستار گفته از بخش خارج نشم، منم ناهار که خوردم خوابم برد.

مامانم از تو کیفش لیوان و قاشقی در آورد و رو کمد کنار تخت گذاشت یه نایلون کوچیک هم که توش بیسکویت و دو تا ساندیس بود تو کمد گذاشت و گفت هر وقت گرسنه ات شد بخور. نگفتن کی عمل داری؟ ولش کن خودم از پرستار میپرسم، صبح راحت اومدی چیکار کردی؟ منم با آب و تاب تمام ماجرا رو از آشنایی با آقای نگهبان تا بستری شدن تو بخش رو براش تعریف کردم وسط حرفام هم همراهای مریضا آفرین آفرین میگفتن و آخرشم برام دست زدند و به مامانم گفتن والا دخترت مردیه واسه خودش بچه های ما تا نونوایی هم نمیرن. با تعجب گفتم من که مرد نیستم دخترم، پهو همه با هم خندیدن. تازه اونا نمیدونستن که من آشپزی میکردم خرید میکردم تازه تمام راه پله ها رو دستمال میکشیدم. خیلی زود بحث عوض شد هر کدوم از خانوما سعی داشتن خودشونو دردمند تر مشکل دارتر نشون بدن. خیلی زود حوصله ام سر رفت و به سمت راهرو رفتم تا دستشویی رو پیدا کنم از صبح که اومده بودم دستشویی نرفته بودم، برای رفتن دستشویی باید از کنار میز پرستاری رد

میشدم هنوز ترس چند ساعت پیش تو جونم بود اروم و بیصدا داشتم رد میشدم که دیدم یه پرستار آقا پشت میز نشسته نفس راحتی کشیدم و سلام کردم، با لبخند جوابمو داد و گفت، به به مهمون جدید اومده برامون، مریض دکتر صادقی هستی؟ گفتم آره دکتر صادقی گفته چشممو خوب میکنه، راستی من کی اتاق عمل میرم؟ آقای پرستار گفت تو که تازه اومدی اینجا هنوز خیلیا هستند که یکهفته اس تو صف عملند عجله داری؟ گفتم آره آخه وقتی خوب بشم میخوام برم با بچه ها بازی کنم تابستون تموم نشده باید خوب بشم، دیر میشه. آقای پرستار با جدیت گفت مثل اینکه مجبورم به آقای دکتر بگم پارتی بازی کنه و خانم کوچولوی بخشونو زودتر عمل کنه تا بتونه به بازیهای برسه حالا بگو ببینم کجا میرفتی، گفتم میشه برم دستشویی خندید و با دست راهنماییم کرد که انتهای سالن حمامها و دستشویی ها هستند. وقتی از دستشویی اومدم مادرم تو راهرو منتظرم بود منو بوسید و گفت پس فردا دوباره میام، مواظب خودت باش شر به پا نکنی و بعد از آقای پرستار شماره تلفن و داخلی بخش و گرفت و رفت. اون سالها اینطوری نبود که یک شب قبل عمل مریض بستری بشه یا صبح عمل خودشو به بیمارستان برسونه همون روز عمل بشه و فرداشم مرخص بشه، گاهی یکهفته یا ده روز باید تو بیمارستان میموندی تا نوبت عمل بشه بعضی وقتها هم بارها نوبت عمل کنسل میشد ولی در هر صورت باید تو بیمارستان میموندی روزای ملاقات هم فقط دوشنبه و چهارشنبه و جمعه بود بقیه روزا اجازه ملاقات نمیدادند.

چند ساعتی که گذشت حوصله ام سر رفت دوباره به راهرو رفتم و به آقای پرستار گفتم ببخشید اینجا تلوزیون ندارید من خیلی حوصله ام سر رفته، نگاه مهربونی کرد و گفت نه عزیزم اینجا بیمارستانه مریضها احتیاج به استراحت دارند. اما من یه فکر خوب دارم حتما دفعه بعد که اومدم برات یه کتاب میارم که بخونی با خوشحالی گفتم آخ جون من عاشق کتابم میدونی تا حالا صد تا کتاب خوندم با تعجب گفت صد تا مگه چند سالته؟ گفتم دوازده سالمه ولی مامانم همه تابستونا برام از کتابخونه کارخونشون کتاب آورده و منم همشونو خوندم آخه میدونی مامانم بزرگم نمیزاره از خونه بیرون برم میگه کار بدیه، دختر نباید تو کوچه بازی کنه وگرنه خدا ازش بدش میاد و میندازتش جهنم. منم کتاب میخونم و کارتون تماشا میکنم، نمیدونم چرا ناراحت شد یه صندلی آورد و گذاشت کنار میزش و گفت بیا اینجا بشین، راستی شاید فردا یه خانم کوچولوی

وصل میکنم تا بتونی بخوابی نمیترسی که، فکر کنم دیگه نمیترسیدم چون گریه ام گرفت، دکتر بیهوشی با مهربونی گفت گریه چرا خیلی زود به یه خواب شیرین و عمیق میری وقتی بیدار شدی رو تخت خودتی همون موقع دکتر صادقی هم رسید سلام کردم ولی جوابمو نداد خیلی اخمو بود ولی عیب نداره فرشته نجات من بود. دکتر بیهوشی بعد از زدن آمپول به دکتر گفت مریض آماده اس، سردم شده بود یادم لحظه آخر میلرزیدم، همه چیز سیاه شد و دیگه هیچی نفهمیدم. نمیدونم چند ساعت گذشت ولی وقتی صداها رو شنیدم وقتی بهوش اومدم درد زیادی داشتم انگار یه سنگ بزرگ رو صورتم بود، دستمو به سمت صورتم بردم صدای پرستار بود دست به چشمم زنی ها پس همراهت کجاست؟ این بچه همراه نداره؟ شنیدم که خانم تخت کناری به پرستار گفت مادرش کار میکنه انگار بی کس و کارن کسی و ندارن فکر کنم یکی دو ساعت دیگه بیاد تا مادرش بیاد حواسم بهش هست. بعد اومد کنارم سرمو بوسید و گفتم سعی کن بخوابی عروسک. تا بیدار بشی مامانتم رسیده. دوباره خوابیدم و اینبار وقتی چشمامو باز کردم مامان کنارم بود و داشت حوله رو پیشونیمو عوض میکرد انگار تب کرده بودم، هر دو تا چشمم درد میکرد و خیلی ضعف داشتم، مامانم صورتمو بوسید و گفت حالت خوبه دخترم؟ چرا بهم خبر ندادی قراره عملت کنن حتما مرخصی میگیرم. گفتم خیلی درد دارم تشنمه الان میشه چیزی بخورم؟ مادرم بیرون رفت و با آقای پرستار برگشت، به به قهرمان بخشمون بیدار شده خوبی؟ دیدی بلاخره عمل شدی؟ برای دردت چند ساعتی باید صبر کنی میدونم که میتونی. وقتش برسه بهت مسکن تزریق میکنم بعد رو به مادرم کرد و گفت میتونی کم کم بهش مایعات بدی نیازی به غذا نیست سرم کافیه از فردا صبحم همه چیز آزاده. با صدایی ضعیفه گفتم ببخشید من کی خوب میشم کی چشمم باز میشه؟ چرا اینقدر چشمم سنگینه، پرستار گفت فهمیدی چند تا سوال کردی ما قبلا حرفامون زدیم مگه نه؟ عجله نکن؟ تازه از اتاق عمل اومدی باید چند روزی صبر کنی خود دکتر صادقی میاد چشمتو باز میکنه. دلم میخواست عین خواب اتاق عمل بخوابم و وقتی بیدار میشم چند روز گذشته باشه.

ادامه ی داستان در نشریه شماره بعدی

شدی، بله بلندی گفتم. آخ جون بلاخره به آرزو هام نزدیکتر میشدم یادم میاد اونشب فقط به آسمون نگاه میکردم که چه زمانی خورشید طلوع میکنه و صبح میشه. یا توی راهرو راه میرفتم و از پرستارا میپرسیدم ببخشید خورشید کی میاد آسمون؟ آخرم خسته شدم و نمیدونم کی خوابم برد. صبح با صدای بلند پرستار از خواب بیدار شدم، مگه تو نبود که نصف شب تو راهرو راه میگفتی کی صبح میشه خورشید کجاست؟ بلند شو که اومدن بیرن اتاق عمل با خوشحالی بلند شدم و موهای بلندمو شونه کردم و بافتم صورتمو شستم و آماده رفتن شدم، خانم پرستار همونطور که با خوشرویی نگام میکرد گفت کاش همه ی بچه ها عین تو خوش اخلاق بودن و از اتاق عمل نمیترسیدند منم با ذوق گفتم مگه اتاق عمل ترس داره همه میرن که خوب بشن، پرستار انگار که چیزی یادش اومده باشه گفت راستی مامانت کو بهش خبر دادی امروز عمل داری؟ گفتم نه نشد خبر بدم ولی امروز روز ملاقاته تا از اتاق عمل پیام اونم از کارخونه میاد دستت به سرم کشید و گفت آفرین میدونستی خیلی شجاعی، وقتی از اتاق عمل بیایی شیفت من تموم شده امروز دیگه نمیترسیمت ولی فردا با یه جایزه میام عیادتت. یالا که دیر شده بعد دستمو گرفت و همراه یه آقای سبز پوش به سمت آسانسور رفتیم. وقتی جلوی اتاق عمل رسیدیم یه لحظه مکث کردم فکر کنم ترسیدم قلم داشت تاپ تاپ میزد حتی صداشو میشنیدم آخه اولین بار بود که اینجا میومدم، کاش مامانم پیشم بود. پرستار پرونده ای که دستش بود و جلوی در به آقای سبز پوش داد و گفت مریض دکتر صادقی تحویل شما. خواست بره که انگار ترس رو تو صورتم دید دستمو گرفت و گفت نترس دخترم همه چیز خوب پیش میره برو. وقتی وارد اتاق عمل شدم همه چیز سبز بود، خانم مهربونی پیشم اومد و گفت باید لباساتو عوض کنی همراهم بیا نمیترسی که، گفتم اولش نه اما الان یکم میتروسم، خانم مهربون خندید و گفت از آمپول چی نمیترسی؟ یه آمپول کوچولو بهت میزنیم میخوابی وقتی بیدار بشی همه چیز تموم شده. بهش گفتم یعنی خوب شدم؟ خانم پرستار در حالی که یه بسته نایلون که توش لباس بود و بهم میداد گفت ان شاءا خوب میشی دخترم بعد از عوض کردن لباس خانم مهربون منو به یه اتاق بزرگ برد که یه عالمه چراغها گرد و بزرگ از سقف آویزون بود و یه میز بزرگ که روش پارچه سبزی کشیده بودن، یه آقای که لباس و کلاه و ماسک سبز داشت نزدیک شد و گفت سلام خانم کوچولو من دکتر بیهوشی هستم الان بهت یه آنژیوکت

خوشگل مثل خودت بیاد بستری بشه دو هفته پیش سه تا دختر خانم همسن خودت داشتیم که عمل کردند و رفتن، با ذوق گفتم اونام عمل کردن خوب شدن؟ آقای پرستار گفت بله حتما که تا حالا خوب شدن، بعد مشغول نوشتن یه چیزایی تو دفتر بزرگ رو میز شد. با غصه آروم گفتم کاشکی بابام مامانمو کتک نمیزد اونوقت من الان اینجا نبودم پرستار سرشو بالا گرفت و با تعجب گفت تو الان چی گفتی؟ گفتم آخه مامان بزرگم میگه وقتی من تو شیکم مامانم بودم بابام با مشت زده تو دل مامانم، اونوقت اون مشت خورده تو چشمم اینطوری شدم، مامان بزرگم میگه بابات اصلا دختر دوست نداشت همیشه دلش پسر میخواست. تازه بعدش ما رو ول کرد و رفت. بیهو انگار یه بغض گنده تو گلویم بشکنه شروع به گریه کردم آقای پرستار از پشت میز بلند شد هم عصبانی بود هم ناراحت دستتو موهاش کشید و پایین صندلی من نشست، آروم دستم و گرفت و گفت من مطمئنم مامان بزرگت اشتباه کرده با همون گریه و بغض گفتم ولی من یادمه وقتی کوچولو بودم بابام مامانمو کتک میزد. آقای پرستار دستامو بوسید و گفت میدونی منم تو خونه یه دختر مثل تو دارم من میدونم همه ی باباها عاشق دختراشونن حتما اگر بابات اینجا بود به وجودت افتخار میکرد، تو میدونی بابات کجاست و من سرمو تکیه دادم خیلی وقته بابامو ندیدم قیافه اش اصلا یادم نیست آقای پرستار با مهربونی گفت الان که تو به فکر باباتی حتما اونم داره به تو فکر میکنه و میدونم که اصلا تورو فراموش نکرده حتما یه روزی میاد و پیدات میکنه اما بزار اینم بهت بگم چشم تو ربطی به این چیزایی که گفتی نداره لطفا از پدربت متنفر نباش. بعد بلند شد و پشت میزش رفت و دفتر بزرگش و بست و بهم گفت برو سر تختت کم کم وقت شام میرسه قول میدم برات کتاب بیارم دیگه هم فکرای بد نکن. وقتی به اتاقم رفتم به حرفهای آقای پرستار فکر میکردم یعنی الان بابام کجاست کاش الان اینجا بود. آقای پرستار به قولش عمل کرد و دو روز دیگه که شیفتش بود دو تا کتاب برام آورد ماجراهای سند باد و اسب سفید بالدار تمام لحظه ها ی انتظار تو بیمارستان رو غرق در خواندن کتاب و عکسهای رنگی اون بودم گاهی با سندباد روی کشتی و توی جنگل میگشتم و گاهی مثل اسب سفید بالدار تو آسمونها پرواز میکردم. شبها هم برای خودم رویاهای شیرین میساختم، تا بلاخره روز موعود رسید وقتی کارت مخصوص عمل رو بالای تختم آویزون کردن، از خوشحالی بالا و پایین پریدم پرستار بهم گفت از ۷ شب دیگه نباید خوراکی بخوری فقط آب. اونم دوازده شب دیگه نخور. متوجه

تصویب قانون زن ستیز، ممنوعیت سقط جنین "توسط دادگاه دیوان عالی، بالاترین مرجع قانونگذاری در آمریکا" پروانه عظیمی



سقط جنین یکی از مهمترین مسائل و از جنجالی ترین موضوعاتی بوده که از نیمه قرن بیست تا کنون در ایالت متحده مطرح شده است. مسئله سقط جنین از موضوعاتی است که این کشور را به دوگروه، طرفداران و مخالفان تقسیم کرده است. بررسی سیر تاریخی روند حقوقی سقط جنین در آمریکا، رابطه این پدیده مهم با عنصر ایدئولوژی حاکم بر احزاب، مولفه مذهب و سیاست حاکم بر نهاد های تأثیرگذار در تصمیم گیری، امری بسیار مهم و مورد توجه است زنان پس از دهه ها مقاومت و مبارزه برای به دست آوردن حق سقط جنین که حق مسلم سیاسی زنان آمریکا تلقی می شد با به چالش کشیدن قوانین جنایی سقط جنین توسط زن ۲۵ ساله ای به نام مستعار، "جین رو" در سال ۱۹۶۹ در تگزاس مطرح و در سال ۱۹۷۳، درخواست تجدید نظر او به دیوان عالی ارائه شد و مورد رسیدگی قرار گرفت. قضات دیوان عالی استدلال کردند که قوانین سقط جنین برخلاف قانون اساسی ایالت متحده می باشد زیرا این قوانین حق حریم خصوصی زنان را بر اساس چهاردهمین متمم قانون اساسی نقض می کنند. قضات با هفت رای موافق و دو رای مخالف به نفع او رای دادند. بدین ترتیب سرانجام دیوان عالی آمریکا به عنوان عالی ترین مرجع قانون گذاری در کشور، حکم تاریخی خود را در خصوص این موضوع حساس ملی در سال ۱۹۷۲ صادر و سقط جنین را قانونی اعلام کرد.

دادگاه عالی آمریکا در تاریخ ۲۲ ژوئن ۲۰۲۲، حکم ۵۰ ساله قانونی بودن سقط جنین در این کشور را لغو کرد. به این ترتیب حق

سقط جنین در آمریکا متحول خواهد شد و از این پس ایالت ها هستند که تصمیم میگیرند سقط جنین را ممنوع و یا مجاز کنند. به این ترتیب کشوری که در زمینه حقوق زنان و حق مالکیت آنها بر بدنشان در زمینه بارداری یکی از پیشروترین کشورهای جهان محسوب میشد، این روند ۵۰ساله را در یک روز لغو کرد.

لازم به ذکر است حقوق باروری بخش جدایی ناپذیر حقوق زنان و حقوق بشر است، تصمیم دیوان عالی یک شکست بزرگ و ضربه جبران ناپذیر به حقوق بشر و برابری جنسیتی زنان در آمریکا می باشد. انتظار می رود با این حکم دادگاه دیوان عالی، نیمی از ایالت های آمریکا یا حدود ۲۶ ایالت، سقط جنین را محدود یا ممنوع کنند. البته سیزده ایالت آمریکا از قبل به پیشواز رفته و قوانینی را وضع کرده بودند که با حکم اخیر دادگاه عالی آمریکا، سقط جنین به طور خودکار غیرقانونی شود.

بر اساس آمار جهانی در سال ۲۰۲۲، حق سقط جنین همچنان به عنوان یکی از جنجال برانگیزترین و یکی از پر منازعه و تحت هر شرایطی غیر قانونی است کامل ترین مسائل میدان اخلاق و سیاست مطرح است. سقط جنین در ۲۴ کشور جهان و در ۳۷ کشور دیگر دنیا نیز حق دسترسی به آن محدود شده و تنها در صورتی که جان ما در خطر باشد مجاز است. بنابر آمار سازمان بهداشت جهانی، سقط جنین نامن، سالیانه جان ۴۷ هزار زن در سراسر جهان را می گیرد و پنج میلیون را به دلیل پیچیدگی های ناشی از آن سقط جنین نامن و یا عفونت ناشی از آن روانه بیمارستان می کند. داده های سازمان بهداشت جهانی همچنین نشان می دهد که ممنوعیت سقط جنین اثر اندک و یا هیچ اثری بر نرخ سقط جنین در سراسر جهان ندارد.

طبیعتا در آمریکا با به اجرا درآمدن این قانون، میلیون ها زن در معرض خطرات جدی سلامتی قرار خواهند گرفت، زنان در ایالت هایی که سقط جنین غیرقانونی می شود، بیشترین آسیب را خواهند دید. تخمین زده شده ۳۶ میلیون زن آمریکایی در سن باروری در ایالت هایی زندگی می کنند که دسترسی به سقط جنین نخواهند داشت، از این میان زنان فقیر، به حاشیه رانده شده، سیاه پوست و اسپانیس بیشترین آسیب را خواهند دید. بر اساس آمار رسمی ۶۱ درصد زنان

خواهان سقط جنین از اقلیت های غیر سفیدپوست هستند. به گفته کارشناسان حقوق زنان، فقر از عمده دلایل تقاضا برای سقط جنین است. آمار مرکز کنترل بیماری ها و پیشگیری در سال ۲۰۱۹ نشان می دهد از هر ۱۰ زن متقاضی سقط جنین، ۶ نفر مادرانی هستند که در زمان سقط جنین صاحب یک فرزند یا بیشتر بوده اند. تعدادی از مسئولین مراکز سقط جنین، تخمین زده اند که تعداد بیشتری از زنان فقیر جانشان را بخاطر سقط جنین از دست بدهند چرا که ممنوع کردن سقط جنین، دسترسی زنان کمتر برخوردار به سقط جنین ایمن در محیط سالم را از بین خواهد برد. علاوه بر این، در آمریکا که سیستم بیمه درمانی همگانی کاملی وجود ندارد، بسیاری از شهروندان متکی به بیمه های خصوصی بسیار گران هستند که قشر فقیرازعهده آن بر نمی آیند و بنابراین هیچ سیستم حمایتی بهداشتی برای آنها وجود ندارد.

ممنوعیت سقط جنین در قرن ۲۱ در آمریکا بیشتر از هر زمان دیگر، نقش مذهب و سیاست در کنترل بر بدن زن و بی پایه و اساس بودن "دموکراسی" را بر همگان آشکار کرد. دولت استعمارگر آمریکا که در حال غرق شدن در بحران های شدید اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی میباشد، بار دیگر تعرض به حق زن بر بدن خود را دستاویز قرارداد تا نه تنها با منحرف کردن اذهان عمومی از مشکلات موجود به نفع خود استفاده کند، بلکه به جهانیان ثابت کرد که استفاده از بدن زنان به عنوان ماشین تولید مثل و بازتولید نیروی کار ارزان، بدون در نظر گرفتن حق زن بر بدن خود، پدیده ای است که سیستم سرمایه داری در سراسر جهان برای بهره کشی از زن اعمال می کند. در چنین سیستمی، زن نه تنها اجازه انتخاب بر بدن خود را ندارد، بلکه ابزار بیست برای تولید مثل و نیروی کار و بردگانی که بقای سیستم موجود را تضمین کنند. کنترل بر بدن زن سیستماتیک و فرا مرزی است و بدون تردید رهبران مذهبی و دولتمردان، مدافعان سیستم زن ستیز نشان داده اند که هنوز معامله بر سر بدن زن در تمام ابعاد اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی به شیوه های گوناگون صورت می گیرد. تحت چنین سیستمی زن مفعول جنسی در روابط و ماشین تولید مثل تلقی می شود. اما زنان آزاده و آگاه بیشتر از هر زمان در تاریخ به نیروی الیزال خود واقف شده و با آگاهی، اتحاد و همبستگی با مردان برای به دست آوردن حقوق انسانی خود به مبارزه ادامه خواهند داد.

-های زندانیان سیاسی و جانباختگان راه آزادی و تمام جنایت‌هایی است که حکومت جمهوری اسلامی مرتکب شده است. این حاکمیت توتالیتر زندانی به وسعت ایران برای زنان ایجاد کرده است اما زنان چه در سطح جامعه و یا در زندانها هرگز تسلیم نشده‌اند، پر بودن زندانها نیز گواهی بر این گفته و سند حقانیت زندانیان سیاسی است.

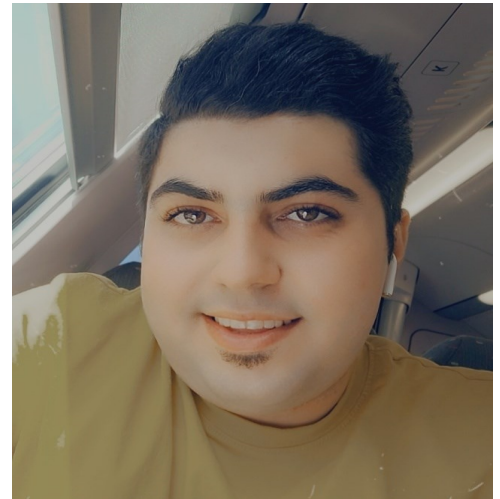
ما می‌جنگیم تا رهایی ایران عزیز از ستم و استبداد اسلامی، آزادی زندانیان سیاسی، محاکمه عادلانه تمامی جنایتکاران که در این چهل و اندی سال خون پاک‌ترین فرزندان این مرزوبوم را به زمین ریخته‌اند و حقوق حقه مردم را پایمال کرده‌اند.

یاد و خاطره تمامی جانباختگان راه آزادی و دموکراسی گرامی و راهشان پر رهرو باد!

منابع Independent - ۱: فارسی - ۲: رادیو فردا - Iran-TC apps - ۳: رادیو زمانه

ورزش یا سیاست ورزشی؟

امیر حسین باریک‌رو



پناهندگی و کشورزدگی آنان دامن می‌زند. یک جستجوی ساده در اینترنت می‌تواند آماری نگران‌کننده از مهاجرت ورزشکاران مشاهده می‌شود که حاکی از عدم مدیریت و برنامه ریزی های همسو با اهداف سیاسی نظام را نشان می‌دهد. البته این پناهندگی در کشورهای دیگر نیز مشاهده می‌شود ولی آمار پناهندگی در ایران یک رقم نگران‌کننده را دارد و تاکنون 61 ورزشکار مطرح و شناخته شده ایران در دیگر کشورها پناهنده شده‌اند که این مسئله یک سوال بزرگ را مطرح می‌کند که چه چیزی زمینه‌ساز این مهاجرت‌ها در بین ورزشکاران شده است؟ حکومت ایران با دخالت بیجا در امور ورزشی و ورزشکاران و دخالت بیجا سیاست‌مداران در امور ورزشی باعث فاسد شدن محیط‌های ورزشی شده‌اند و ورزش حرفه‌ای وارد حوزه سیاست شده است که این مسئله نشان‌دهنده این است که دولت ایران تحت هر شرایطی می‌خواهد سود و منفعت بیشتری از امور بین‌الملل برده و تا جایی که می‌تواند سیاست‌های غلط و تخریبی خود را به جهان نشان دهد.

رسیدن به حداکثر موفقیت‌های ورزشی و فشارهای سیاسی و اجتماعی در کشور اشاره کرد. این عوامل به خودی خود تمرکز و سرعت پیشرفت ورزشکار را تحت تأثیر مستقیم خود قرار می‌دهد و باعث می‌شود ورزشکاران در تورهای خارجی خود اقدام به پناهندگی در کشورهای دیگر نمایند. از سوی دیگر در مورد ورزش بانوان، مشکلات در پخش مسابقات آنها از تلویزیون یکی از مهمترین عوامل ضعف ساختاری در تشکیلات و تدارکات آنها می‌باشد و این عدم پخش برنامه‌ها باعث می‌شود زنان و رشته‌های ورزشی آنان به خوبی دیده نشده و مورد استقبال اسپانسرها قرار نگیرد که این مسئله یکی از عوامل مهم در عدم سرمایه‌گذاری های ورزشی در رشته‌های ورزشی دیگر و به طور خاص رشته‌های مرتبط با ورزش زنان است و این حقیقت که این مسئله باعث کاهش علاقه بانوان به ورود به رشته‌های ورزشی گوناگون می‌شود قابل کتمان نمی‌باشد. اینطور می‌توان گفت که دخالت بیجا هر یک از به‌ظاهر سیاستمداران ایران در امور ورزشی این حیطه را دچار بحران

با نگاهی به آمار ورزشکاران زن و مرد در ایران می‌توان به این مسئله پی برد که ورزش یکی از ارکان اساسی در بین مردم است ولی از سوی دیگر می‌توان دید که رشد یک ورزشکار در ایران مستلزم پشت سر

Q All Images Videos News Shopping More Tools

Professional Athletes / Refugee



کرده است و ورزش دیگر به چشم یک حوزه رقابت سیاسی شناخته می‌شود که می‌بایست هر شخصی در ایران نظرات غیرحرفه‌ای و متناسب با سیاست‌های نادرست جمهوری اسلامی را در آن دخالت دهد و ورزش کشور را به یک صحنه‌ی بزرگ رقابت سیاسی تبدیل کند.

VOA اینطور بیان می‌کند که عوامل متعددی در افزایش تمایل به پناهنده شدن وجود دارد که از جمله آنها می‌توان به تمرکز ثروت و دستمزد در فوتبال و محرومیت مالی اغلب رشته‌های ورزشی، محدودیت شدید و الزام حجاب برای زنان، سیاسی کردن ورزش و ممنوعیت مسابقه با ورزشکاران برخی از کشورها همچون اسرائیل، و نبود امکانات زیرساختی برای

گذشتن الگوریتم‌هایی ویژه نظام جمهوری اسلامی است به طور مثال زنان می‌بایست با رعایت شئونات اسلامی ورزشکار شوند و این یک مولفه بسیار دست‌وپاگیر برای ورزشکاران است از سوی دیگر انتخاب‌های با انگیزه‌ی سیاسی ورزشکاران و درخواست‌های نابجا از ورزشکاران در المپیک و یا مسابقات دیگر باعث دلزدگی ورزشکاران از حضور در تیم ملی ایران می‌شود و به روند

روایت یک زن مبارز، شکنجه و اعتراف اجباری در زندان طالبان

معصومه رها



زندگی تازه داشت روی خوشش را برایم نشان می‌داد، تمام خاطرات سخت و مشکلاتی را که سال‌ها به‌خاطر درس خواندن متحمل شده بودم با گرفتن وظیفه به عنوان گزارشگر در یک ارگان معتبر دولتی کم کم از خاطرم داشتند محو می‌شدند؛ با آن‌که معاش اندکی به دست می‌آوردم؛ اما برایم خیلی با ارزش و خوشایند بود.

«زارا» با بغض‌های گره کرده در گلویش از زندگی پیش از طالبان می‌گوید! دو و نیم دهه از عمرم، پر است از شب و روزهای تلخ و سیاه که یکریز با مشکلات دست در گریبان بودم؛ خصوصاً ازدواج کردن در سن ۱۵ سالگی و مادر شدن و تحمل کردن ضرب و شتم‌های شوهر بی‌رحم و سنگدل و در آخر طلاق که تمام دوران نوجوانی‌ام را با اندوه و درد پر نمود؛ ولی هر درد و رنجی که می‌کشیدم مرا محکم‌تر می‌ساخت و هیچ‌گاه از مبارزه در مقابل اجتماع و سختی‌های زندگی دست نکشیدم، مکتب خواندم و بالاخره در دانشگاه کابل در رشته دلخواه خویش کامیاب شده و با نمرات عالی فارغ‌التحصیل گردیدم.

بعد از فراغت‌ام، با تمام معضلات فرا روی زندگی، توانستم در یک ارگان معتبر دولتی وظیفه بگیرم و در کنارش، وقت‌های تنهایی و اندوه خویش را با سر هم نمودن واژه‌ها به سبک شعر آزاد و داستان‌های کوتاه پر کنم. با آن‌که یک زن آزاد بودم و جز دوری از دو فرزندم دیگر دغدغه‌ای نداشتم؛ اما شب‌ها که در کنج خموش اتاق به تنهایی خویش می‌اندیشیدم، تمام لحظات زندگی‌ام را پوچ و بی‌معنا می‌دیدم؛ ولی ازدواج دوم و متولد شدن فرزندان دیگرم تمام کاستی‌ها و رنج‌های متحمل شده دو و نیم دهه عمرم محو شد و زندگی رنگ زیباتری به خود گرفت.

زارا در ادامه صحبت‌هایش اضافه کرد! همه چیز خوب و نرمال بود. با آن‌که جنگ در

برای دادخواهی می‌ایستادیم و از این رو در یکی از اعتراض‌های جنبش خودجوش زنان با خشونت، چندین تن از زنان معترض توسط جنگجویان طالبان دستگیر و زندانی شدند.

دو روز در زندان‌های نمناک و تاریک طالبان به‌سر بردیم و بارها مورد خشونت و بازجویی طالبان قرار گرفتیم. هیچ‌گاهی آن لحظات وحشیانه طالبان را از یاد نخواهم برد. طالبان با آله برقی به ما شوک وارد می‌کردند، با قنداق تفنگ‌هایشان به پشت، پهلو و ران‌های ما می‌کوبیدند، تا ما را وادار کنند تا جملات تهیه شده توسط خودشان را در پیش دوربینی که برای فیلم گرفتن از ما عیار ساخته بودند، اعتراف به گناهان نکرده کنیم و به خود تهمت فحاشی و بی‌عزتی بزنیم.

زارا در پایان صحبت‌هایش افزود! زمانی که طالبان از ما زنان زندانی اعتراف گرفتند، تمام عکس‌ها و فیلم‌های گرفته شده از جریان اعتراضات، علیه خودشان را از تلفن همه ما پاک کردند و آن‌گاه آزادمان ساختند.

او می‌گوید: شخص خودم، زمانی که از زندان طالبان رها شدم و به خانه برگشتم، با عکس‌العمل شدید و غیر قابل تصور خانواده‌ام روبرو شدم. سرزنش‌ها و کنایه‌های خانواده، همسایه و فامیل کمتر از شکنجه‌های طالبان نبود و تا امروز که چند ماه از آن حادثه می‌گذرد، هنوز هم کسی با من درست صحبت نمی‌کند و مرا بدون کدام گناه مرتکب شده، طرد کردند. این‌گونه زیستن بدتر از مرگ است. زمانی که هم از جامعه و هم از خانواده خود طرد شوی و این نهایت فاجعه است! /



جان رضا شهابی و حسن سعیدی
دو فعال سندیکایی در خطر است

۲۶ روز اعتصاب غذای رضا شهابی و
۱۷ روز اعتصاب غذای حسن سعیدی،
امروز هفدهم تیرماه

#رضا شهابی و #حسن سعیدی دو تن از اعضای سندیکای کارگران شرکت واحد که حدود دوماه است در بند ۲۰۹ زندان اوین بازداشت هستند امروز هفدهم تیرماه به ترتیب بیست و ششمین و هفدهمین روز اعتصاب غذای خود را پشت سر می‌گذارند و شرایط جسمانی هر دو عضو سندیکا رو به وخامت است بطوری که ضعف جسمانی شدید و کاهش وزن از همان هفته‌های اول اعتصاب غذا در قبل از ملاقات ممنوع کاملاً مشهود بود.

#رضا شهابی دارای بیماری‌های زمینه‌ای است و قبل از اعتصاب غذا دچار نوسان در فشار خون بوده و دانما نیمه چپ صورت و بدنش بی حس می‌شد. سندیکای کارگران شرکت واحد ضمن ابراز نگرانی شدید از وضعیت رو به وخامت این دو عضو سندیکا، خواستار آزادی فوری و بی قید و شرط **#رضا شهابی** و **#حسن سعیدی** و دیگر فعالان در بند می‌باشد.

چاره زحمت کشان وحدت و تشکیلات

#سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه

نیمرخ در کانادا جواز فعالیت گرفت فاطمه روشنیان



چنگال وحشت طالبانی بیرون شویم را به حساب خوش چانسی زندگی می نویسیم. تیم نیمرخ به این باور است که آنچه با حاکم شدن دوباره گروه تروریستی طالبان بر افغانستان آمده است، متأسفانه راه حل کوتاه مدت و فوری ندارد. در کل افغانستان و زنان این سرزمین به طور ویژه با وضعیتی روبه‌رو هستند که رسیدگی به آن، تعهد و استقامت بسیار و برای پیشبرد، مبارزه‌ای حساب‌شده و دراز مدت را می‌طلبد.

تجربه بیش از ده ماه حاکمیت تفکر طالبانی بر افغانستان روی تمام خوش‌خیالی‌ها برای تغییر طالبان، آب سرد ریخت و نشان داد که این گروه تروریستی بیشتر از پیش سودای تندروری دارد و همانند گذشته با تمام مظاهر زندگی مدنی سر ناسازگاری دارند و بدتر از همه به هیچ عنوان از دشمنی با هستی زن و حضور اجتماعی زنان افغانستان دست بردار نیستند. برای همین بر زنان تحصیل کرده و آگاه افغانستان است که متعهدانه و با استقامت آماده پیشبرد مبارزه‌ای دراز مدت باشند.

نیمرخ هم‌زمان با فعال‌سازی دفتر مرکزی‌اش در کشور کانادا، تلاش دارد که در کنار ایجاد یک تیم جدی و حرفه‌ای با زنان و مردان آگاه و اهل دغدغه که همچنان به افغانستان و سرنوشت زنان در آن جغرافیای زن‌ستیز فکر می‌کنند، هماهنگ‌تر از گذشته، بخشی از این مبارزه درازمدت برای سرنوشت باشند. علاوه بر تمام دشواری‌های اجتماعی و فرهنگی در شرایط موجود، حالا یک گروه تروریستی بر جامعه افغانستان حاکم شده که با هستی و حضور زنان سر دشمنی دارد. ما همان‌گونه که در پنج سال اول نشراتی خود تلاش کردیم «نیمرخ» یک رسانه صرف خبری برای پوشش لحظه به لحظه خبر فوری نباشد، حالا در فصل جدید نیز بر این باوریم که به عنوان یک رسانه زنانه و درگیر با سرنوشت زنان افغانستان، فراتر از یک رسانه خبری فوری عمل کنیم تا بخشی از مبارزه اجتناب‌ناپذیر زنان برای آزادی، برابری و کرامت انسانی در افغانستان باشیم. /

در کابل را نیز دچار شوک کرده بود. اما گذشته از غافلگیری جمعی در آن روز شوم، برای تیم نیمرخ، امضا شدن «توافقنامه سیاسی دوحه» «میان آمریکا و گروه تروریستی طالبان» در ۲۹ فبروری ۲۰۲۰، زنگ خطر برگشت طالبان و محدود شدن آزادی‌های مدنی-سیاسی را به صدا در آورده بود. ما از همان ابتدا، امضا شدن توافقنامه شوم دوحه را خیانت آمریکا به مردم افغانستان، ارزش‌های حقوق‌بشری و خیانت به حقوق مدنی-سیاسی زنان افغانستان تعریف کردیم و نسبت به پیامدهای وحشتناک آن همواره هشدار دادیم.

کلید خوردن «مذاکرات بین‌الافغانی» «میان نمایندگان حوزه جمهوری و طالبان» در دوحه قطر از نگاه شکل و محتوا برای نیمرخ به وضوح بیانگر برگشت طالبان به سیاست کابل و سقوط زنان به عقب‌گردهای ارزشی ویرانگر بود. از همین رو ما هم‌زمان با پوشش اختصاصی روند مذاکرات صلح، همواره تلاش کردیم در خبر، گزارش، تحلیل و مصاحبه‌های اختصاصی، بخشی از دادخواهی زنان افغانستان در زمینه مشارکت سیاسی حکومت پس‌اصلاح باشیم. یعنی ماه‌ها قبل از سقوط به این باور رسیده بودیم که حکومت فاسد اشرف‌غنی که دیگر در افکار عمومی به «جمهوری سه نفره» «جا افتاده بود، دوام نمی‌کند و محکوم به سقوط است. اما سقوط در ۱۵ آگوست ۲۰۲۱ برای ما در نیمرخ یک رویداد غافلگیر کننده و شوک‌آور بود. بالاخره طالبان با مذاکره، نه! بلکه با جنگ و فرار اشرف غنی احمدزی وارد کابل شدند. امری که متأسفانه افغانستان را به نابودی کامل کشاند.

حالا، برای سرزمینی که از دست داده‌ایم، برای آرزوهای ارزشمندی که یک‌شبه نابود شد و برای حاکم شدن یک گروه تروریستی بر افغانستان متأسف هستیم. اما این‌که فرصت یافتیم از افغانستان گرفتار شده در

رسانه‌ی «نیمرخ» به تازگی از دولت کانادا مجوز فعالیت گرفته و به‌زودی دفتر مرکزی‌اش را در ایالت آلبرتا کانادا فعال می‌کند.

با سقوط کابل در پانزده آگوست ۲۰۲۱ به دست گروه تروریستی طالبان، تیم کاری نیمرخ در متن یک سراسیمگی ویرانگر متلاشی و پراکنده شد. دفتر نیمرخ در کابل بسته و نشرات چاپی ما متوقف شد. هم‌زمان با ده ماه گذشته که کولمبار سنگین آوارگی را بر دوش داشتیم، تلاش کردیم در حد امکان رویدادهایی را پوشش خبری بدهیم که هر روز، زندگی زنان را در افغانستان دستخوش محدودیت می‌کرد. تلاش کردیم از مبارزات ارزشمند، اما دشوار و پر خطر زنان و دختران در جاده‌های کابل، مزار، هرات و بامیان گزارش بنویسیم. تمرکز ما بر این بود تا روایت‌های دست اول زنان از فاجعه سقوط، دشواری‌های مهاجرت و تلخی زندگی تحت حاکمیت یک گروه تروریستی در داخل افغانستان را از قلم و بیان خود زنان بازتاب بدهیم و بخشی از مبارزه مدنی زنان، علیه حاکمیت رژیم تروریستی طالبان در افغانستان باشیم.

نیمرخ در پنج سال فعالیت نشراتی در دوره نظام جمهوری، همواره تلاش کرد به عنوان یک رسانه زنانه در متن جامعه سنتی، مردسالار و زن‌ستیز افغانستان، تربیون قدرتمند و تأثیرگذاری برای مطالبات زنانه باشد. مشارکت سیاسی، هرچند حداقلی زنان را حمایت کند. گستره‌ای از تابو‌انگاری‌های اجتماعی-فرهنگی که هویت زنانه را انکار می‌کردند را به چالش بکشند تا باشد که زنان افغانستان هرچه بیشتر به آزادی، برابری و کرامت انسانی دست یابند.

بحث این‌که سقوط کابل در پانزدهم آگوست رویداد غافلگیر کننده و فاجعه‌باری بود به‌جای خودش باشد. اتفاق‌های آن روز سیاه نه تنها مردم عادی که حتی مهره درشت‌های سیاست

از کابل تا فرانسه؛ روایت روزهای قبل از سقوط
فرزانه فراسو، گزارشگر وزارت امور داخله در نظام پیشین



در کابل کارمند وزارت داخله بودم. وظیفه‌ام تهیه‌ی گزارش بود. هر روز به قمندان‌های امنیه‌ی ۳۴ ولایت تماس می‌گرفتم و از وضعیت جنگ و تعداد زخمی‌ها گزارش تهیه می‌کردم. در روزهای اول که این مسوولیت را به دوش گرفتم، در اکثر ولایت‌های کشور جنگ بود. کم‌کم جنگ شدت یافت و سقوط ولسوالی‌ها و ولایت‌ها بیشتر و بیشتر شد.

هر باری که به ولایت‌ها تماس می‌گرفتم حرف‌های ناخوشایند می‌شنیدم. سخن از اسیر شدن، کشته شدن و زخمی شدن سربازانی بود که صادقانه می‌جنگیدند. گزارش‌ها نشان می‌داد که آن‌ها با کمبود امکانات مواجه هستند. از مرکز کمک‌های لازم صورت نمی‌گرفت و در نهایت ولایت‌ها سقوط می‌کردند. همیشه گزارش‌ها نگران کننده و غم‌انگیز بود. همه روزه سربازان زیادی قربانی می‌شدند؛ مثلاً در ولایت‌های مانند کندهار، هلمند، هرات، غور، کندز، فراه، میدان وردک و... روزانه، به طور متوسط ۸۰ نفر زخمی می‌شدند.

یکی از همکارانم گزارش کشته شده‌ها را تهیه می‌کرد. همیشه معلومات‌مان را با هم‌دیگر شریک می‌کردیم. او می‌گفت: «روزانه به طور متوسط در حدود ۵۰ سرباز پولیس در سطح افغانستان کشته می‌شوند.» «یک شب «نوکروال» بودم. تنها از ولایت میدان وردک ۵۰ سرباز کشته شده را هم‌زمان امبولانس‌ها به سردخانه‌ی شفاخانه آوردند. حادثه‌ی آن شب، روح و روانم را تکه تکه کرد. البته چنین موضوعی با آمار کم و حتماً زیادتر هر شب و روز در ولایات مختلف اتفاق می‌افتاد. هر روز تن‌های پرپر شده‌ی کشته شده‌ها، بدن‌های پاره پاره و خون آلود زخمی‌ها، صدای زجرآور امبولانس‌ها و گریه و ناله‌های خانواده‌های قربانیان و زخمی‌ها را می‌شنیدم و می‌دیدم. متأسفانه اکثر کشته شده‌ها و زخمی‌ها جوانان بودند؛ میانگین سن‌شان بین ۱۸ الی ۳۰ سال بود.

این‌جا فرصت نیست، می‌خواهم آنچه را

دیدم و تجربه کرده‌ام، بی‌طرفانه و به صورت مسلسل در آینده بنویسم.

من هر روز در شفاخانه‌ی پولیس، شاهد صحنه‌های تکان دهنده بودم. گاهی مادری را می‌دیدم که پیکر تکه تکه شده‌ی پسرش را در بغل گرفته فریاد می‌کشید، گاهی دختری را می‌دیدم که خودش را بالای جسد پدرش می‌انداخت و ناله می‌کرد، گاهی خانمی را می‌دیدم که جسد شوهرش را در بغل گرفته داد می‌کشید و مردم او را از جسد پارپاره‌ی شوهرش جدا نمی‌توانستند.

از دید من تمام سربازان و افسران نیروی امنیتی افغانستان دست‌شان به فساد آلوده نبودند. دقیق خبر دارم سربازان و افسران زیادی صادقانه جنگیدند و سینه‌های خود را برای افغانستان و نسل آینده سپردند و توان جنگی خوب هم داشتند. در سقوط افغانستان نیروهای امنیتی مقصر نیستند. در حقیقت ما از نظر سیاسی شکست خوردیم نه از نظر نظامی.

روح تمام قربانیان گلگون کفن شاد و یادش‌شان گرامی باد!

پیش‌روی طالبان، نگرانی مردم را بیشتر کرد. به همین خاطر برای شکست طالبان رهبران جهادی، نیروهای خیزش مردمی و زنان در سنگرها رفتند و حمایت خود را از دولت اعلام کردند. مردم از دولت اشرف‌غنی راضی نبودند؛ اما نمی‌خواستند طالبان بعد از بیست سال دوباره قدرت را به دست بگیرند. تمام مردم خاطره‌ی تلخ از حکومت دور قبلی طالبان داشتند.

مردم نگران بودند؛ اما فکر نمی‌کردند که به این زودی کشور سقوط می‌کند. شهروندان کشور روزی امید خود را به کلی از دست دادند که ولایت‌های چون هرات، هلمند و بلخ به دست طالبان سقوط کردند. این سقوط‌ها، سقوط آخرین امیدهای مردم افغانستان نیز بود. سقوط‌هایی که زمینه‌ی سقوط کابل را فراهم کرد.

صبح ۱۵ اگست بود، مثل همیشه با نگرانی‌های همیشگی از خانه بیرون شدم و طرف کوه‌سنگی حرکت کردم. روز پیش به مدیر دفتر و سایر همکارانم گفته بودم که فردا به خاطری که از بانک پول بگیرم نوقت می‌آیم. از سرک دارالامان موترهای کوه‌سنگی را سوار شدم و در پیش کابل بانک و عزیزی بانک پایین شدم، دیدم انبوه از مردم در پیش بانک‌ها صف کشیده‌اند و دروازه‌ی عزیزی بانک بسته است.

محافظان بانک دروازه را به روی مردم باز نمی‌کرد. به این نتیجه رسیدم که هیچ راهی

وجود ندارد تا پول بگیرم. بنابراین طرف کابل بانک رفتم، آن‌جا نیز چنین بود. احساس کردم تمام مردم کابل امروز در بانک‌ها آمده‌اند. دروازه‌ی کابل بانک باز بود. به سختی داخل بانک رفتم. دیدم در هوای گرم و تجمع زیاد، بعضی‌ها بی‌هوش می‌شوند. مردم نگران بودند. چند نفر سر و صدا، و گریه می‌کردند. احساس کردم ۳۵ میلیون جمعیت کشور در حال نابودی است. در یک گوشه نشستم و اشک ریختم.

اکثریت کارمندان بانک نیامده بودند. فقط چند نفر کارمند حاضر بودند. کم‌کم نوبت به من رسید و رفتم پول گرفتم. اشک‌هایم را پاک کردم و از بانک بیرون شدم. می‌خواستم طرف دفتر کارم بروم، تلفنم زنگ خورد و دیدم همکارم است. جواب دادم. از پشت تلفن هق‌هق گریه می‌کرد. گفتم نگرانم، بگو چه شده و چرا گریه می‌کنی، کدام اتفاق افتاده است؟ گفت فرزانه: «نابود شدیم، آواره شدیم، و... تو طرف دفتر نیا، طالبان کابل را گرفته‌اند. طالبان در دفتر کار ما نیز آمده‌اند. تمام همکاران ما فرار کرده‌اند. تو هم هرچه زودتر طرف خانه‌ات برو.» تلفن را قطع کرد. حالم بد شد و احساس کردم دنیا نابود شده و هیچ جای امن وجود ندارد و نیست. چند قدم بیشتر رفتم، دیدم مردم همه وحشت‌زده‌اند و فرار می‌کنند. عده‌ای هم فقط گریه می‌کردند. کس یار کسی نبود و هر فرد، مثل روز قیامت، فقط به فکر خود بود.

سر پل هوایی کوه‌سنگی رسیدم. دیدم موترهای رینجر پولیس در دست طالبان‌اند و هی به هر طرف رژه می‌روند. موترهایی که تا دیروز در دست نیروهای دولتی بودند، امروز به دست طالبان افتاده بودند. آخر مردم به شدت از نیروهای امنیتی حمایت می‌کردند و در هر جا آنان را با رینجر و لباس منظم‌شان می‌دیدند، خوش می‌شدند؛ اما امروز داخل و بالای موترهای نیروهای امنیتی فقط لنگی، ریش و وحشت دیده می‌شدند. احساس کردم با یک شهر متفاوت، انسان‌های متفاوت، رفتار متفاوت و دنیای متفاوت روبه‌رو هستم.

خسته و بی‌رمق شده بودم. لحظه‌ای سر پل هوایی نشستم. نمی‌توانستم حرکت کنم. فکر می‌کردم تمام سیستم و سلول‌های بدنم از کار افتاده است. احساس می‌کردم کشور و مردم غریب ما نابود شده، زندگی‌ام به آخر رسیده و ۱۶ سال تعلیم و تحصیل و زحمات چندین ساله‌ام از بین رفته‌اند.

برای آخرین بار از بالای پل به شهر خسته و از هم پاشیده، مردمان غریب و بی‌پناه و نابودی و سقوط یک نظام نگاه می‌کردم. از آن‌جا کابل متفاوت از دیروز را با چشم سیر دیدم. به پرچم سه رنگ افغانستان که تا هنوز

گاهی به شدت فیرهای هوایی می‌کردند. احساس می‌کردی از آسمان کابل «مرمی» می‌بارد. صدای دل‌خراش فیرها، یک‌سره در فضای میدان هوایی می‌پیچید.

بعضی دروازه‌ها در دست نیروهای خارجی بودند. سربازان آنان نیز با مردم رفتار خوب نداشتند. بعد از یک هفته تلاش و زحمت ۷ صبح ۲۳ آگست داخل میدان هوایی شدم. ساعت ۲ بعد از ظهر با انبوهی از درد، رنج، خاطرات از گذشته، دور شدن از افغانستان و خانواده طیاره‌ی نظامی را سوار و افغانستان را به مقصد فرانسه ترک کردم.

مردم در دهن دروازه و بیرون از طیاره در تقلا بودند و سر و صدا می‌کردند؛ اما در داخل طیاره سکوت غم‌انگیز حاکم بود و همه گریه می‌کردند. لحظه‌های خوب نبود. جسم خود را جای امن می‌بردیم؛ اما روح و روان ما در کابل بود. تنها چیزی که همراه و تسکین دلم بود خواهرم ریحانه بود. ما تنها آمدیم، فقط یک بیک پشتی داشتیم که در بین آن یک دسته لباس، کتابچه‌های خاطرات ما و یک یک دانه قلم بودند. همه چیز ما در افغانستان مانده بود. حنا مادرم!

به یادم می‌آید آخرین روزی که من و خواهرم از خانه بیرون شدیم و طرف میدان هوایی آمدیم با خانواده، به ویژه با مادر و پدرم، خداحافظی نکردیم. به شوخی گفتیم شب دوباره برمی‌گردیم؛ اما دیگر خانه نرفتیم. آخرین نگاه‌های مادرم را فراموش نمی‌کنم. از پشت پنجره با ما دست تکان می‌داد و اشک‌هایش را پاک می‌کرد. می‌گفت: «من پیر شده‌ام. دیگر شما را نمی‌بینم.»

که عبدالله عبدالله ویدیویی را نشر کرد و گفت اشرف‌غنی از کشور خارج شده است. این خبر خانواده‌ی ما را بیشتر نگران کرد. همه تلاش داشتند تا ما به کدام جای امن برویم. هر کدام ما در مورد حکومت طالبانی و عفو عمومی حرف می‌زدیم و نظرهای متفاوت داشتیم. بحث ما این بود که طالبان با کارمندان دولت، خبرنگاران، نویسندگان و کسانی که با موسسات خارجی همکاری بودند چه کار خواهند کرد. سرنوشت زنان، اقلیت‌های قومی، اقلیت‌های مذهبی و آزادی‌های مدنی چه خواهد شد.

صبح ۱۶ آگست همه در یک اتاق جمع بودیم که ذبیح‌الله مجاهد، سخنگوی طالبان گفت، هیچ یکی از شهروندان کشور نگران نباشید و به عنوان یک دولت، آسیب به هیچ کسی نمی‌رسانیم و کشور را ترک نکنید و برگردید به محل کار خود. من همان لحظه به حرف‌های این آدم باور نکردم. بعدها معلوم شد که حق با من بوده؛ زیرا پس از اعلام عفو عمومی انسان‌های زیاد، به ویژه افسران پولیس را بی‌رحمانه کشتند. نیویورک تایمز در گزارشی ناپدید و کشته شدن ۵۰۰ افسر نظامی دولت اشرف‌غنی را افشا کرد.

روز ۱۵ آگست کابل سقوط کرد. ۲۰ ساعت بعد از سقوط کابل به کمک دوستان و آشنایان دعوت‌نامه‌ای از حزب سبز کشور فرانسه دریافت کردم. صبح ۱۶ آگست با ترس و وحشت، که طالبان آسیب نرسانند طرف میدان هوایی کابل رفتم. میدان هوایی شلوغ بود و جمعیت عظیم در آنجا برای بیرون شدن آمده بودند. اکثر دروازه‌ها در دست سربازان طالب بودند. آن‌ها با بسیار بی‌رحمی مردم را لت و کوپ می‌کردند.

بالای پول برافراشته بود خیره شدم. در آن بالا کم‌کم باد می‌وزید و پرچم آهسته و خسته‌تر از من و هر انسان آن روز کابل، آرام آرام تکان می‌خورد. قبلاً همیشه زیر این پرچم احساس غرور و افتخار می‌کردم؛ اما آن روز زیر پرچم سه رنگ، احساس غریبی و بیگانگی می‌کردم. باز هم به آن خیره شده و درباره‌اش فکر کردم. رنگ سبزش نشان دهنده استقلال و پیروزی بود. چیزی که ما دیگر نداشتیم. رنگ سرخش نشان خون میلیون‌ها انسانی بود که برای دفاع از ارزش‌ها، خاک و مردم ریخته شده بود. رنگ خون سربازان و جوانانی که تا دیروز در مقابل طالبان جنگیدند و کشته شدند و من هر روز فقط آمار آنان را نوشته و گزارش می‌دادم. به رنگ سیاه پرچم خیره شدم. او اکنون تاریکی، جهل و غریبی تک تک ما را حکایت می‌کرد. فقط این رنگ ترجمان تمام تاریخ دیروز و امروز ما است.

با وضعیت کسل و حال بد سوار موتر دارالامان شدم. در داخل موتر هر مسافر برای خودش گریه می‌کرد. منم برای ناتوانی، بدبختی خود و مردم گریه می‌کردم. نظاره‌گر نابودی یک ملت بودم؛ اما هیچ کاری نمی‌توانستم. این بدترین حس دنیا بود و از خودم متنفر شده بودم. با وضعیت بد و خسته به خانه رسیدم. دیدم خانواده نگران و منتظر من، خواهرم و برادرم بودند. آنجا احساس مادر بودن و پدر بودن را درک کردم.

در خانه تلویزیون روشن بود. تمام شبکه‌های تلویزیونی درباره‌ی آمدن طالبان می‌گفتند. اطرافیان اشرف‌غنی به دروغ اعلامیه می‌دادند که کابل سقوط نکرده است. وضعیت طوری شده بود که به هیچ چیز و به هیچ کس باور نمی‌شد. تقریباً ساعت‌های شش شب بود

جلوگیری از ملاقات خانواده‌های تعدادی از کارگران و معلمان بازداشتی

اعتصاب غذای #رضاشهبانی و #حسن سعیدی

قمار برای اعتراف‌گیری از نمایندگان کارگری و معلمان

#رسول بداتی، #محمد حبیبی،

#جعفر ابراهیمی #شعبان محمدی

#کیوان متمدی #آیسا اسدالی صدایشان باشیم



زنان علیه حجاب

21 تیرماه مناسک «حجاب و عفاف» جمهوری اسلامی را بر سرشان خراب

می‌کنیم.

21 تیرماه همه زنان در هر مکانی که هستند حجاب از سر برمی دارند و انزجار خود را به

هر شکل ممکن علیه حجاب این نماد بندگی و بر اسارت گرفتن زنان، نشان

می‌دهند.

تماشاگر باشیم، برای لگب به دستگیرشدگان علیه حجاب، دخالگری کنیم.

#حجاب-نماد-بر-بندگی-کشیدن-زنان-است #همه-علیه-حجاب



مطالب، نشریه ها و مصاحبه های تلویزیونی سازمان رهایی زن را می توانید از طریق آدرس های زیر دنبال کنید و با ما همراه باشید

سایت نشریه رهایی زن

<https://rahaizanorg.blogspot.com>

آرشیو مقالات

<http://rahai-zan.blogspot.com>

برنامه های تلویزیونی و مصاحبه ها

<https://www.rahaizan.tv>

تلگرام رهایی زن

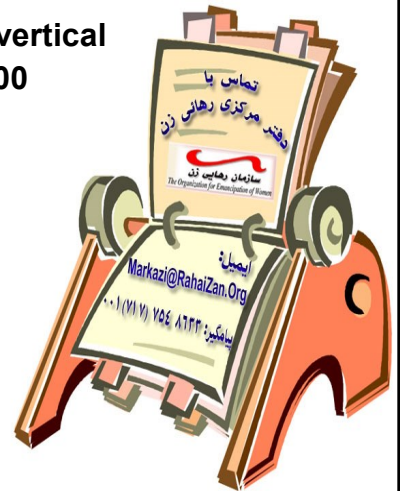
@rahaizan

تلویزیون رهایی زن از "کانال یک" روی ماهواره "هات برد" هر هفته دوشنبه ساعت 20:30 و چهارشنبه ساعت 15:00 بازپخش برنامه به وقت تهران می توانید بیننده

تلویزیون رهایی زن باشید.

فرکانس ماهواره:

Chanel One- Hatberd
HoT BIRD
Frequency 11541 vertical
Symbol Rate: 22000
Pol V
FEC 5.6



برای همکاری و تماس با نمایندگان سازمان رهایی زن در کشورهای مختلف

نروژ: شادی و رویاک مطیعی

تلفن تماس: 004790474027

ایمیل: motiei_rojan@yahoo.com

سن دیگو جنوب کالیفرنیا: فیروزه فرهی

تلفن تماس: 858-531-1344

ایمیل: firouzeh.farrahi@yahoo.com

Location: 5240 fiore TER #213

San Diego"Ca 92122

دیگر نقاط آمریکا: مینو همتی

ایمیل: minohemati@gmail.com

آلمان: شراره رضانی

تلفن تماس: 00491737237038

ایمیل: shararehzaei.p@gmail.com

سوئد-استکهلم: رعنا کریم زاده

تلفن تماس: 0046739286842

گوتنبرگ سارا مرادی

تلفن تماس: 0046704499853

ایمیل: sara_tina2003@yahoo.com